

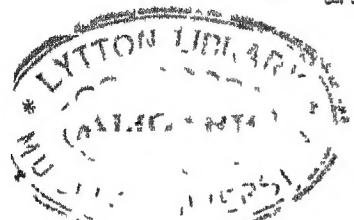
M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE2797



* بسم الله الرحمن الرحيم *



۲۶۹۶

و بعد تحمید حضرت سنجین آفرین که زبان انسان را
 از اراع مثال قدرت کو بانی بنماید * * *
 تمهید نعت ختم السیاق که کلمه بیان دقیقه و سپس
 را انضام نطق و مانت * * * مشعر فک گردانده
 ذره بی مقدار از هیچ در آن متناهی نزارش مرد را خان
 معروض رای محاوره دانان فصیح زبان دلبسته
 سنن ناسان صحیح سان می گردانده که جوان و خاطر اند
 امیر ما از لبر ظاهر ماس * * * تر باره را که
 شکر و اجمال * * * م سرج * * * ال

زیب مسند شوکت و کاریگری نگین خاتم !
 و نامداری نیروی بازوی کشور کشایان مصفا
 آموز فرمان روایان نور و الطاف رحمانی
 بچند آسمانی مرجع و مآب جمهور و بعلم و نفس
 طینت مشهور بحسن خلق یکتای روزگار
 روزگار را سرمایه افتخار مرکز دایره مر
 ناصب اعلام قوت قدوده رؤسای عالی مقام
 سنج شعراء و دی الاحترام عند لب گل
 معانی گل سرسبد چمنستان سخندان
 بهر اهل زبان معیار و معیار حب بیان
 فیض گسترش گفته و لطیفه گو و فصیح الفصحا
 نواب سپهر جناب امیر الملک شمس
 سید احمد علی خان بهادر و ذوالفقار جنگ دا
 و عزم افضا له خطور نمود که نسخه مشتمل
 اصطلاحات دیار دهلوی و روزمره فصیحی

معلی آنچه در بعضی اشعار منظوم میگردد و فهم
 و در دستان برانانکه در امصار بعید واقع اند
 یاد را ککنهش نمی رسد بزیر تالیف آراستگی
 یابد تا مطالعه آن انواع کنایت را صراحت بخشد
 و بر طالبان این فن کار آسان گردد امتثال امره
 تحصیل این سعادت واجب دیدم و بقیه یم
 ارشاد مصرع گردیدم اما چون این نسخه ایست
 مبین مصطلحات ریخته باصناف لطایف معنوی
 آمیخته لهند ابر عایت خطاب کار فرما موم
 بشمس البیان فی المصطلحات هندوستان گردید
 و در سنه یک هزار و دویست و هفت از بهجت نبوی
 صلی الله علیه و سلم در شهر محرم الحرام تاریخ
 بیست و دویم در بلده مرشد آباد با تمام رسید
 مامول از سخن سنجان نکته رس و روشن
 خمیران پاک نفس آنست که هر جا سهوی

و خطای در یابنده چشم عنایت بهوشندگی در اصلاح
 بکوشند * نظم * ای که در آئین معنی پروزی * نیست
 از انصاف طبیعت را گزیر * از من مسکین
 درین مشکین سواد * گر خطای رفته است آهنگیر *
 بر ضمایر از باب بصایر پوشیده نماند که اصطلاحات
 مرقومه این نسخه متنوع است بر دو نوع نوعی
 را بمکادرد عوام احتصاص و نوعی از روزمره
 خواص علقه ایی حال هر چه در مجادله آن دیار
 مستعمل است برای دور دستان مستند
 و آنچه در روزمره آن بلاد مروج است عزیزان
 بعید را سنجیده شاعر هندی عبارت از زبان موزون
 دهلوی است پس هر چه مطابق آن باشد صحیح
 دانچه و رای آنست فاطمه و قبیح بالجهله حرفی چند
 مرقوم نمود باستعانة الملک الودود *
 حرف الالف * آش * بالف ممدود و سکون

ششین معجمه طعامیست رقبی مثل شله و مثل آن
 از مخترعات اهل ولایت و هم عموماً در محل طعام
 چنانکه گویند آب و آتش تیار است و آتش پکائی تمامه
 کنایه از آنست که برای آزار کسی مقدمه سازند
 اَفْصَحُ الْفَصَاحَةِ زَارِ فِیْعِ سَوْدَادٍ بِجَوَابِ رَجَبِیلِ
 زبانی خاندان گوید * شعر * بجواب دلچسپی یون و راتی هین *
 ره تیری آشن کیا پکائی هین * و بدین معنی
 در فارسیان هم استعمال * مولانا ظهوری
 ترشیزی فرماید * شعر * کاسه خود رشید لیسیدن
 نمی آید ز من * کو فلک می پز ز کین هر روز
 آتش دیگرم * اود هیرنا بننا * هرزه بواو
 مجهول و دال و نای هندی بیای مجهول و شنیده
 و سکون را هندی کنایه از انواع تخیل که در عالم
 تنهایی خطور کند استادی و مولائی حضرت داد فرماید
 * رباعی * کججه آپهی گراکی آپهی کججه چنهای * کهنهای

کچھ آپہی آپہی کچھ سنائی * آید رو ہمیشہ
 بہ دل دیوانہ * کیا کیا کچھ او دہیر تہی اور بنائی *
 داد دہر بن مخفف اول است و نیز ہمیں معنی مرزا
 علی نقی شعر گوید * رباعی * کیا کیا حرص و ہوس کی دہن
 ہی دلو * کس کس دہپ کی او دہر بن ہی دلو *
 تشریش معاش مغز جان کہاتی ہی * دنیا کی
 غرض تلاش کہن ہی دلو * آنکھوں نمین آنی *
 کنایہ از آمد سکر اگرچہ عموماً بر کل سکر اطلاق
 دارد اما بیشتر بر شراب استعمال مولف
 گوید * شعر * وعوی میخواری اتنی ہی پہ تہا سکر کار کا *
 پیتی ہی ایک آدھ گھونٹ آنکھوں میں بس
 آنی لگی * یعنی کیفیت و ظاہر است کہ ضمیر لفظ
 کیفیت در محاورہ ہندی بتانیث استعمال دارد لہذا
 محذوف بودن آن بحیثیت نشست ردیف کیفیت
 پیدا نموده * آنکھوں نکا آنا * کنایہ از آشوب چشم

سخن شنیدنی نظیر محمد تقی میر فرماید * شعر * عشق
 نی ایزد این هی دکهلا بیان * ره گئی آنسو تو آنکاهین
 آیان * آپس مین رهنا * بهرزه محمد وده وفتح
 بای عجمی و سکون سین مهمله کنایه از آلودگی
 فبق محمد میر اثر فرماید * فرد * هم کههان تو کههان
 بهر کهستی هین * که یه آپس مین دو نور هستی هین *
 و این مختص بمجاهد زبان است * اوس پر جانی *
 به و معنی مصطاح یکی کنایه از سردی بازار و دویم
 مراد از آب و تاب چیزی که بکمال صفا و صباحت
 باشد مثل بر معنی اول مولف راست * برگ
 گل بهر بهی پرایک اوس سی پر جای و هین * دیکهی
 عالم جو ده تیری عرق افشانیکا * و دویم میر حسن
 گوید * شعر * جز اشک بلباب آب نهین گل شاخسار پر
 کیا اوس بر گئی هی چمن مین بهار پر
 * آگ لینی کو آئی تهی * در محلی گویند که دو دستی

بدیدن و دوستی آید و بی مکث و توقف زود مراجعت کند
 محمد تقی میرگوید * جلد مجله سوخته کی باس سی جانا
 کیا تھا * آگ لینی مگر آئی تھی یہ آنا کیا تھا *
 و آ ز شعر سعید ای اشرف مستفا ذ شد
 که در اهل ولایت هم این اصطلاح استعمال
 است اشرف کوید * دل را از سینه آن
 بت سرکش گرفت و رفت * و رغانه من آمد و
 آتش گرفت و رفت * و اگر گویند که در شعر
 سعید ارجایت عجبت ظاهریست تا با اصطلاح
 هندی مطابقت یابد گوئیم و او عطف که در گرفت
 و رفت واقع شده مفید این معنی است و بر
 متناظر ظاهر * آنکه پنهان پنهانی * کنایه از خیرگی
 چشم که بکمال نگرستن عارض گردد حضرت در
 فرماید * اوس سنگدل کی وعده خلافتی کو دیکھئی *
 پتھر اگئی ہیں آنکھیں میری انتظار سی *

* آنکه بین تمهاری دیکهی همین که بنا * خود را با تجربه کاری
 ستودن و هم رعایت ادب از دست ندادن
 مصطفی خان یکرنگ گوید * نرگس کتین مین هرگز
 لا تانهین نظر مین * دیکهی همین مینی پیاده ای آخر
 تمهاری آنکه بین * آنکه دکله لانی * ترجمه
 چشم نمایی است که در فارسی مستعملی مولف
 گوید * دیدن آنجم نهین هی خشمگین سعی سرخ سرخ *
 برق بهی کتین همین اسب آنکه دکله لانی لگی
 * انگارون پرلوتنا * کنایه از بیقراری که در عالم
 رشک لاحق گرد و لای گوید * شعله خوب سنی
 نظر آتا نهین * تب سنی انگارون به لوتی هی ولی *
 * آنکه موند کی ایک چیز کا اختیار کر لینا *
 کنایه ایست از قبول با تا مل میر سجاد گوید
 * غرون کو جان خوا سب مین غفلت کی دال کر *
 ایکه ات آکی سوله و هم پاس آنکه موند *

* او تہائی گیرے * ہمزہ بواو مجہول و
 تائی ہندی بالٹ کشیدہ و دو تختانی و کاف
 فارسی بیای معروف و را مہملہ بیار سیدہ
 فرقہ ایست از دزدان کہ روزانہ دستبرد کنند
 و این طایفہ بیشتر در افواج بسربرد مرزا
 رفیع سودا در محو کو تو ال مشتمل بر صفات
 انفارش فرماید * کسو کا گہتہ کتی و تیراہی * کوئی
 ہر و او تہائی گیراہی * آیر ی دیکھو * بد قعیہ
 نظر بد گویند قلند رخش جرات راست * رباعی *
 * کل رنگ حناسی سرخ کہادون کو * بیتہا تہا چمن
 مین جو وہ سر و دلبجو * مینی جو کہا کہ ہی کف
 پایہ بہار * ہنس کر گکا کہنی اپنی ایر تی دیکھو *
 * ایک سی دن نرہنی * کنایہ از تغیر حالات
 اعم ازینکہ در زوال جمعیت گویند یا بزوال
 پریشانی میر سجاد گوید * ہجر کی راتین ہی آخر

کھت گئیں * ایک مٹی رہتی نہیں ہمیں دن ہمیش *
 * آنکھ جھپکنی * تاب مقابلات نیا و ردن
 مولف گوید * مثابل حسن کی گرمی کی تیری کون
 اب ہو دے * کہ سورج کی بھی تیری رو برو
 آنکھ اب جھپکتی ہی * آستین کا سانپ * کنایہ
 از دشمن بغلی است مرزا فدی گوید *
 رفتہ رفتہ یا جو ہر اپنی دکھلائی گا * آستین کا سانپ
 دکلا یہ تو جی کہانی گا * آنکھوں میں گھر کرنا *
 اصرار بر تصدیق قول خود نمودن بخلاف حقیقت معنی
 مولف گوید * کہتی ہو گھر تیری آنکھوں میں
 نہیں مینی کیا * کون مکر اوی تمہیں آنکھوں میں گھر کرتی ہو *
 * آسمان سی گونا * کنایہ از ہر سیدہ ن چیز
 کہ بی سعی دفعہ حاصل شود و قدرش چند ان
 باشد و این بیشتر بمکار و دعوات مستعمل
 مولف گوید * قطعہ * کو کہ توکل ہی اور چون شبہم *

طالب رنگ و بو تیراهون مین * پرنه اتنا بهی
 جان سهل مجھی * آسمان منی نهین گراهون مین
 * آنکھه چورانی * کنایه از چشم بوشی
 است مولف گوید * ایسی کیا کی ہی دلاہنی
 بتونکی چوری * دیکھ کر ہما جو یہ آنکھه چورالیتی ہین *
 * آنکھو مین کہتکنا * در نظر ناگوار گذشتن
 مولف گوید * چون اشک تو نظرون سی
 کیونکہ گرا دیوی * آنکھو نمین نیز جی پیلای
 ہر وقت کہتکنا ہون * اولچہناد لکا * عبادت
 از گرفتاری دل است جرات گوید * خوش ہوا
 دہکی مین غم مین نہ کہین * دل الجھتا رہ کہین نہ کہین
 * آنکھون مین خاک دالشی * بد و معنی
 مصطلح یکی آنکہ جنس زبون را بمبالغہ تعریف
 چشم خریدار خوب نمایند و این خاصہ فروشندگان
 غدا را است و دیگر آنکہ چیزى را طرۃ العین دست برد



کنند اول مشهور و دویم مولف گوید * مجلس سنی
 رات دلو میری صورت صبا * لیگنی سبھونکی
 آنکھوں میں وہ خاک دآل کی * آنکھیں نیلی پیلی کرنی *
 کنایہ از کمال خشم کہ اکثر در حالت غیظ رنگ رو
 متغیر شو و جرات گوید * روز آنکھیں نیلی پیلی کرجتا ہی
 وہ شوخ * بزم میں تو چشم حیرت سنی نہ یکھا کر ہمیں *
 * حرف الہاء موحده *

* بک لگنی * بفتح اول و سکون کاف تازی
 کنایہ از یاد و گوئی و ب بیل تحقیر مستعمل مرزا
 رفیع سودا در بخوفند وی لاہوری گوید * یتھی یہ و ان
 رہتی ہیں صبح سی لی شام تک * لگتی ہی اشعار کی
 جا رہا انکو بک * و بک بک بتکرار نیز ہمیں معنیست
 و ہر دو را معنی مصد دیہ حاصل و این ظاہرا از بق بق
 گرفته اند چنانکہ از وی معنوی فرماید * اہل دنیا کافران
 مطابق اند * روز شب در حق حق و در حق بق اند *

* بستر اَم لینا * بالکسر و سکون مهکامه بمعنی آمدن و شب
 گذراندن و این بستر در استعمال آزادان خانه بردوش
 است محمد قایم گوید * دل سایه بین اُس زلف کی
 آرام لیا کر * تک شام کو تو مرغ تو بستر اَم لیا کر * بستر
 معروف مشفق و محبی مرزا رضا قلی آشفته فرماید
 * نه بستر کا آشفته هونا مقید * اری سارا عالم
 هونا پراهی * بستر * در محاوره فقر بمعنی فرو دگاه
 مستعمل مولف گوید * ربا عی * هو اجازت تو
 بزم مین تیری * آج رهنا هو گو شه گیر و نکا *
 * اب کهمان جائین سر پر آئی شام * دوری بستر
 فقیر و ن کا * بدن پهل جانا * کنایه از جوش بشور
 که در ایام بهار برد کند و عوام گرمی دانه کویند
 هدایت گوید * آتش سی داغ دلکی سر ایا تو جل گیا *
 * گلزار پهلوی کیا که بدن سارا پهل گیا * بوجه پکر نا *
 بوا و مجهول و جیم هندی کنایه از تمکین و رزیدن بخلاف

حالات سابق و اکثر بسبیل طنز گویند شرف الدین
 مضمون راست * مہ رونی بوجہ پکارا مشکل ہوا ہی جینا *
 * یار و خدا کرے خیر بہاری ہی یہ مہینا * باو بندی *
 جاء دادن بلات و گزافات چیزیراکہ در حقیقت
 اصل ہی نہ داشتہ باشد ابرو گوید * زندگی ہی سمراب کی سی طرح
 * باو بندی حباب کی سی طرح * بتا دینا *
 بضم اول و تائی شدہ بالنت کشیدہ در محل
 فریب دادن مستعمل مرزا رفیع سو داد رہجو
 اسیر بخیل گوید * پیران کا گر آئی وقت طعام
 * جای لقمہ کی کہای وہ دشنام * یو نہیں اقمہ جائیں
 اسکو دی بتا * مارین نہیں جہو تہی ہاتھ سہی کتا * بتانا *
 بفتح تبین کنایہ از یہ شخصند کردن مولف گوید * شعر *
 * گہہ دیر مین بیجا مجھی گہہ کنج حرم مین *
 اسی عشق غرض تونی مجھی خوب بنایا * باغ باغ ہو جانا *
 مراد از شرف گفتگی خاطر یہ آیت گوید * کس قدر ہی

تیری مقدم سنی خوشی گلشن مین آج * دیکه
 تجموکل هوا جاتا ہی کیسا باغ باغ * بہا بہا پرنا *
 ہفتیستین کنایہ از غابہ سکر ہد آیت گوید * سافنی
 پرون ہون مین نوشی مین بہا بہا * دریا سبی
 کچھ بہکم نہیں موجیں جناب کے * و مجاز اکنایہ از
 قطرہ مستی کظرفان است * بوقتاً ساقہ * بواو
 معروف و تالی ہندی بالف کشیدہ کنایہ از پستی
 قد معشوق کہ بکمال موزونی باشد مولف گوید
 * بوقتی سنی تیری قد کا جس جا پہ پرتی سایہ *
 و ان اد ر نکوئی بوتا جز سر و وسمن نکلی *
 * بانیان پادون پوجنا * اقرار بر فیلسوفی مزدوران نمودن
 مرزا رفیع فرماید * جتی سجدہ کیانہ آدم کو *
 شیخ کا پوجا و نی بانیان پادون * و درینجا مراد
 قایل ترجیح شیخ است بر شیطان * باو کارخ بتانا *
 کنایہ ایست از فریب دادن و این روزمرہ عوام

بازار است محمد تقی میرگوید * قتالا نہیں ایک مجکو
 پدنگ آج اور آتی * ہستون کتین باوکارخ او نی بتایا *
 * بال بیکانہو وے * تاکید آدر مبالغہ احتیاط چیز می
 بشخص حاضر گویند و آیین ظاہر اتر جمہ ہمان است
 کہ در فارسی گویند سر موفقصان نشو داستادی
 و مولائی حضرت در دفرماید * ای شانہ تو نہو جو دشمن
 ہماری جی کا * ہان دیکہیو نہو وے زلفو نکا بال بیکا *
 * حرف الہای عجیبی *

* پانی پی پی کوسنا * کنایہ از کثرت ہمدعا است
 کہ در ہیچ حال فوت نند مرزا علی نقی محشر گوید
 * رباعی * کیا ظلم ہی دلمیں بس مسوسا کیجی * جب یاد
 لب جام کا بوسا کیجی * ایذا ہی سخت محسب
 کنی تہون * بانی بی بی کی اسکو کوسا کیجی *
 * پاتون آگنادرخت کا * کنایہ از برگ ریزی
 درخت است در آیام خزان و صحرادر محل

انعامی قوت و استعداد مصطلح اعظم ازینکه
 در بیدار معشوق طاقت و آرام تمام بنذیرد و یا بحوادث
 روزگار عدم اسباب دست دهد جناب مرزا
 رفیع فرماید * نظم * احوال کی ہماری تجکو تو کیا خبر ہی *
 گذری ہی جکی جی ہر سو ہی بہہ جاتا ہی *
 آنکھوں کی گرد میری مژگان کی ہی یہ صورت *
 گویا کنار دریا خس بہہ کی آرائی * اور دل جو ہی
 بغل میں سوا سطح کا پہو را * ہرگز نہ وہ پکی ہی
 ظالم نہ پہو تتا ہی * القصہ کیا کہوں میں
 گلشن میں زندگی کی * تجہہ بن نہال سودا
 پاتون ہی آنگاہی * پانون چل جانا * وقوع تحلل
 در استقال میر حسن در سحر البیان شاعر
 فخط سنالی لکھنو آورده * غریبون کا دل سا نکلی گگا *
 تو گل کا ہی پانو چلی گگا * پانون نکالنی * گویا پا از حد
 اعتدال بیرون داشتن است حضرت درد

قدس سرہ فرماید * تہمتی نہیں زنہار کسو کی یہ
 سنبھالی * بیطرح کچھ ان آنسوؤں نی ہانوں کالی *
 * پتلی * بضم اول و سکون فوقانی و لام بیای معروف
 در ہندی مردک را گویند و پتلی کا تارا کرنا جادادان
 است کسی را در چشم مصطفیٰ خان یکرنگ
 گوید * اگر آدے میری گہر وہ پیارا * کرون ادس
 ماہ کو پتلی کا تارا * چہارہین کہانی * بفتح اول
 وجیم ہندی بالف کشیدہ و رای ہنہ ی بیای مجہول
 رسیدہ و سکون نون کنایہ از صدمات برداشتن
 است مرزا رفیع سودا در ہجو اسپ گوید *
 دیکھی ہی جب وہ تو برہ و تہان کی طرف * کہانا ہی
 دانہ کہاس کی جاگہ سدا چہارہ * یعنی از نا ظاقی بر زمین
 خئی افتد * پی جانابا ت کا * طرح دادن در جواب سوال
 است آبرو لوید * سخن اور و ن کا تشنہ ہو کی سنا
 اور سب کہنا * مگر جب آبرو کی بات کو اسدنا تو پی جانا *

* پیت هر جانا * بیای مجھول و سکون تا ہندی مراد از
 تنک ظرفی ناکان است محمد حاتم گوید * اند نو نین
 و یکہ کر ہمکو اپرتی ہین رقیب * پیت انکا ہی
 ہر اکل پرسون مرتی ہین رقیب * محفی نہاند درین شہر
 بحیثیت معنی اصطلاح لطیف دیگر کہ عبارت از
 تہ اغل است کیفیت بیدارنودہ * پنا * بکسر اول
 و سکون مہملہ و نون بالفت کشیدہ خستگی یافتن
 مخصوص در عالم تعشق حضرت در دفر ماہد *
 مرتانہین ہون کچھ سین اوس سخت دلکی ہتھون *
 پتاہون آپ اپنی کم بخت دلکی ہتھون *
 * پانی سی پتا کرنا * کمال تفضیح نمودن مصحفی گوید
 * چشم نی رور و کی دریا کردیا * ابر کو پانی سی پتا
 کردیا * پتاہر کنی * بفتح اول و سکون
 مہملہ دلام بیای معروف رسیدہ کنایہ ازان است
 کہ در حالت غیبت ہر احوال شخصی اطلاع شود

مولف گوید * جب غریبی ہوا وہ کہیں رات نہ گزارے *
 یہاں درددسی اپنی بھی پسلی پہرے ک گئی *
 * پہارسی راتین * کنایہ از طول شب بے پای
 مصیبت سجاد گوید * ک طرح کو ہاکن پہ
 گزریزگی * ہجر کی یہ پہارسی راتین * پانی نہ مانگنا *
 در اول ضرب شمشیر ز خم کاری خوردن و معاجان
 دادن مہر سوز گوید * رباعی * جو تجسی بالای ناگہانی مانگی *
 یار اہ عدم کی کچھ نشانی مانگی * دکھااے اوسی
 تو اپنی شمشیر نگاہ * جکا مارا کہی نہ بانی مانگی *
 * پایتھن لگانا * بفتح اول و لام بیای معروف
 و فتحہ تائی ہندی و سکون فون در فکر تخریب
 کسی بودن سوار در سجو بخیل ز بانی خانسا مان گوید
 * نان باکو جو دیکھو ہر کی نظر * جسہ کہتہ ہی یون
 وہ گیدی خر * تنکی مشرف کہی گھر نگا و نگا *
 اور پایتھن تیرا پکا و نگا * پولی تلی گزراں کرنی *

کنایہ از کمال تبحر و عدم اسباب بہ آیت گوید

* ہوا ریش در از شیخ سی معلوم یہ ہمسکو *

کہ یہ زاہد ہی ایک پولی تلی گذران کرتا ہی *

* پانو گارنا * کنایہ از عالم استقلال محمد تقی

میر فرماید * یاد بردہ طالب بین کوئی کب تلک پری *

تکین دے کہ بیتھہ رہون پانو گار کر *

* پانو پہیلا کر سونا * عبارت از کمال فارغ بالی

است جرات گوید * ہاتھ کہینچا زندگی سی

جب ہزیر چرخ آہ * تب دیافتنی فی سونی پانو

پہیلا کر ہمیں * پانی بہرنا * اقرار بر عجز نمودن

مولف گوید * عجب کیا ہی مہ کنعان ہی یہاں

پانی بہری اکثر * اگر صورت زرا دیکھی تیری چاہ

زخندان کی * پانو دھود ہو پینی * کنایہ از فرط

اعتقاد مولف در نعت گوید * طوف قدم شریف

جسم کی بجی * مقصود دلی تمام اوسم لیجی *

ظاهره‌ی یہ آب حوص سی اسکی طیش * ایسی
 ہادیکی پانود ہود ہو پیچی * پیلا ہونا * در اصطلاح
 از ادا ان کنایہ از رخت ہستی بر بستن آمدہ مولف گوید
 * اری می نوش تو ہی آپکو جلدی و ان پہنچا *
 گدا ای حسن کو کہتی ہین تیری آج پیلا ہی *
 * پس انداز * بفتح اول و سکون مہملہ آنچه
 بعد از صرف نگاہ اندوز نگار پشہ آنرا مایہ
 توکل نامند کہ در ایام عطلت بکار آید حمہ بقا گوید
 * یہ گل اندام جو صرفی سہم تک ایک ناز کرین *
 کام لین زلف سی کاکل کو پس انداز کرین *
 بیاید دانست کہ حروف چند با متزاج ہی
 مختلط الت ترکیب در زبان ہندی براسہ علیحدہ قرار
 یافتہ اند و در تلفظ از ہم متفاوت گردیدہ چون * با *
 کہ منقسم برد و قسم است اگر بای تازی
 بہا مخلوط شود * بہی * خوانند و تحت او بعلامت

موحده یک نقطه کنند و اگر با عجمی مرکب گردد
 * پهی * خوانند و در آنجا سه نقطه گذارند و
 حای هذا لقیاس * در تاد جیم و دال و راد کاف *
 استیاز پیدا است و هر یکی بجای خود مذکور شود
 انشاء الله تعالی *

* حرف الباء هندی *

اما از نوع اول * بهیگنی حانارات کا * بیای معروف
 و سکون کاف عجمی و فوقانی بیای مجهول رسیده
 کنایه از گذشتن شب است که در صحبت عیش
 و طرب بگذرد و سرور اهل مجلس آنآقا نادرترقی
 یا شد میر حسن در تعریف کا کل بی نظیر مشتمل
 عالم غسل بیان نموده * نمی کا تنها با لوزکی عالم عجب *
 * ند یکہی کوئی خوبتر اوس سعی شب *
 * کہون اسکی عالم کی کہا تم سعی بات *
 * کہ جون بهیگہم جاے صحبت میں رات *

* بهاری پتھر چوم کی چہرہ دینا * دست بردار شدن
 از امری است کہ بر آمدن از عہدہ آن مقصود نباشد
 یکی از شعر گوید * ہمینی ادس سنگدل سی منہ مورا *
 بهاری پتھر تما چوم کر چہرہ را * بہک جانا *
 بفتح تین و سکون کاف تازی کنایہ از وقوع
 حیرت ناگہانی کہ دفعہ رودہد مرزا رقیع سودا در
 قصیدہ سالگرہ گوید * حسن ایسا کہ جسی ماہ
 شب چار دہم * یکبیک دیکہی تو یکچند وہ در جای
 بہک * بہہو کا * بفتح اول و دوم بواو معروف
 و کاف تازی بالفتح کشیدہ مراد از شعلہ روی
 معشوق مولف گوید * بہہو کا استند رکہاہی
 ای رشک فر کا * زرا اتا تو جانا کر کہ جتاہر
 جگر کا * اما از نوع دویم * پیکا * بیای
 معروف و کاف تازی بالفتح کشیدہ بمعنی بی شک
 آمدہ * و پیکا لگنا نظرون میں کنایہ از کی رنگ جبری

که در مرتبه خود ناقص باشد ناجی گوید * نکین حسن
 دیکهه کر پی کا * رنگ کل کا تجھی نکا پیکا * پہپہولی *
 بفتح اول و دویم بوا و مجهول و لام بیای مجهول
 رسیده جمع آبله و پہپہولی دلکی بہو زنی حسرت
 دل بر آوردن خان آرز و فرماید * مینجانی بیچ
 جا کر شیشی تمام توڑے * زاهدنی آج اپنی دلکی
پہپہولی بہوڑے * پہونک پہونک کی پانود ہرنا *
 ہر دو بوا و معروف و نون غنہ باکاف تازی کار
 با حتر از نمودن و راه با احتیاط رفتن ہدایت گوید
 * زمانہ بسکہ ناز کتر ہی بلبل خاطر گل سسی *
 * صبا ہی پہونک پہونک اس گلستا نمین پانود ہرتی ہی *
 * حرف التای منقوطہ *

* تل * بکسر اول و سکون ثانی نام کنجد کہ
 قسمیت از اقسام حبوب و در اصطلاح عرصہ
 یکدم بل از آنہم کم مقبر خان گوید * تل مین دل لی کی

یوں بکرتی ہو * کہ گویا ان تلو نمین تیل نہیں *
 * تارے گنتی * کنایہ از شغل تنہائی مولف
 راست * انتظار میں تیری کل کی طرح ایسے رو *
 آجکی رات بھی گنتی ہی کتنی تار و نگو * تہ کر رکھو *
 در اظہار بیغرضی و استغنا گویند میر سجاد گوید
 * یار کا جامہ ہمیں ہیگا عزیز * یوسف اپنا پیر ہن تہ کر رکھی *
 * تو رنہ جورنا * کنایہ از کمال قدرت
 و اختیار ہدایت گوید * سر رشتہ محبت یار و نکی
 ہاتھ ہی کیا * وہ آپہی توڑتی ہیں اور آپہی جوڑتی ہیں *
 * تنگی چنتی * بکسر اول و سکون نوں و کاف
 تازی بیانی مجہول کنایہ از غلبہ سکے کہ نہایت
 پیہوشی آرد و مجاز آدر محل مسخ شدن نیز
 مستعمل شرف الدین مضمون گوید * سہزی یہ
 خط کی دیکھ کی پیاری عجب نہیں * گر ہو کی مست
 بہنگ بہر تنگ زرا چنہر * تو لنا نظر و نمین *

سنجیدن قدر و مقام اوست جناب درد فرماید
 * رونی کو میرے تولی ہی و د نظر و نمین * اس گوهر
 اشک کی بھی رتی جمکی * تل دہرینکو جاگہہ نمانین *
 بکسر اول و سکون ثانی کنایہ از تنگی جای مجلس
 کہ بہر ت مردم باشد سیر حسن در مشوی گلزار ارم
 گوید * ہجوم ماہ رویان اس قدر تھا * کہ ہمکو
 دلکی پس چائیکا در تھا * نہ پای خالی اس حسن میں رہ *
 بہم پہنچی نہ تل دہرنی کو جاگہہ * تلوئی سہلانی
 تفریط در خوشام نمودن مولف گوید * ہی یہ پامالی
 خون دل عاشق ہی کافیز * مہندی اس طرح
 جو تلوئی تیری سہلاتی ہی *

* تنی اور آیان اور ہمینی ہوں کہائیان * در مقامی
 گویند کہ طرف ثانی سخن سازی کند و خود را بر تصنیع
 ادا اطلاع باشد ہدایت گوید * باتین یہ کی
 آگی بناتی ہو میری جان * تنی اور آیان ہیں

سویه‌بان نهون کهائیان * تلوون سی اگ لگنی *
 کنایه از کمال غیظ و غضب سجاد گوید * سه‌ند یکو
 کف باسی تیری لاگ لگی هی * مین کیا کرون
 تلوون سی میری آگ لگی هی * تلاق ری *
 نام صحرائینست که در نواح سرهند واقع و اکثر
 قطاع الطریق در آن میدان قافله‌گردت کنند و در
 عرف حال این لفظ عموماً بر جمیع محل خطر اطلاق
 دارد مرزا رفیع در بحو کو تو ال و بی انتظامی
 شاه جهان آباد گوید * دیکهی بهنی جوراه
 چاق ری کی * پشم هی رهنی تلاق ری کی * تالی *
 فوقانی بالفت کشیده و لام بیای معروف بمعنی
 ذب تک آمده و این در سه محل استعمال
 دارد دگاہی در مقام طلب که صدای آن دلالت
 بر وجود شخص کند مرزا رفیع در مطلع قصیده
 مبالغه گوید * صبح هوتی جوگی آج میری آنکه جهپک *

دی خوشی نی و همین آکر در دل پر دستک *
 و گاه در ضحک و استهزا استعمال گردد هدایت گوید
 * کرم شب تاب آنکر چمکی ہی گردد اوس ماه کی *
 کیونہ لڑکی دیکھ کر اسکو بجاوین تالیان * و گاہی *
 ارباب موسیقی را ازین عمل نظم نال منظور
 باشد و بدین حیثیت در تالی یابی نسبت اعتبار
 شود و تالی ایک ہتھ سی بجنی ہتھ کنایہ ایست
 اذ امر متنبع الوقوع کہ دوستان در عالم اخلاص
 ببیل شکایت گویند ہدایت گوید * شعر *
 * کہیں سنا ہی کہ ایک ہتھ سی بجنی تالی *
 * جو اپنی چاہ کرے ہم بھی اسکی چاہ کریں *

* حرف الناء ہندی *

و این نیز ہر دو قسم است اما از نوع اول
 * تکرہ ہاڑسی لینی * مقابل شدن با کسی کہ
 قدرت مقابلہ آن نباشد میر سجاد گوید

* کوہ کن کیون نہ سر کو پہو تر مرے *
 لی ہی جا کر پہاڑ سی ٹکر * تپکی پرتا عورت کا *
 بفتح اول و سکون بای عجمی و کاف تازی
 بیای مجھول کنایہ از میلان خاطر اوست بہاشرت
 مولف گوید * سستی میں بسکہ تپکی ہی پرتی تھی
 دخت رز * ہونٹوں سی میری ہونٹہ کل اپنی رگر گئی
 قتی کی اوت میں شکار کہیلنا * دز پردہ
 کار کردن سجاد گوید * مرگانکی صنف میں چہپکی
 نگہ یون کرے ہی چوت * صیاد چون شکار کی
 قتی کی بیٹھی اوت * تپکنا پہوڑی کا * بفتح تین د
 سکون کاف تازی و نون بالف کشیدہ کنایہ از
 چختن مواد اوست جناب مرزا رفیع سودا فرماید
 * طیش نی اندون دلکی نئی صورت نکالی ہی *
 * تپکنا ہی پر آراتون کو یون پکتا ہو چون پہوڑا *
 اما از نوع دویم : تھو تھانا منہ کا * چین برجین

ز دن است میر حسن گوید * غمگین نهو حسن تو به

نازی تجھی پر * یون اور کی تو آ کی وہ منہ توتھا کی میتھی *

* حرف الثای مثلثہ *

شعریکہ مشتمل بر اصطلاح باشد درین حرف کم بنظر گذشتہ

* حرف البجیم تازی *

* جگ * بضم اول و سکون کاف عجمی در ہندی بمعنی

قرن آمدہ و در اصطلاح آنکہ دو نرد چوسہ کہ در یک

خانہ باشند فضایل علی خان در مثنوی زبانی معشوقہ

گوید * سد اغم کی چوسہ پچھا کر خیف * برہ کولی

میتھی ہون اپنا عریف * سو کچی ہی پرتی ہی ہر حال میں *

کئی جگ ہوے مجکو جنجال میں * جی میں جل جانا *

کنایہ از پیچ و تاب خوردن در حالت رشک

میر سوز گوید * جو تیری قد کو دیکھی شمع پانی ہو

پگھل جاوے * مجھی دیکھی اگر پروانہ اپنی جی میں

جل جاوے * جی کی امان مانگنی * مقدمہ آداب است

و در عرض مطلب کہ اول این لفظ گویند و
 من بعد بر التماس مدعا آیند میرسوز گوید
 * کہوں یک بات میں تجھسی اگر جی کی امان پادون *
 * مجھی قربان ہونی دے تیری قربان ہو جاؤں *
 * جی پگھل جانا * بیای معروف و کسرہ با، عجمی
 و فتح کاف ہندی و سکون نون کنایہ از سہلان
 خاطر است ہدایت گوید * دل پر ہزار حرف
 شکایت سی تھا ہجوم * مگرے کو دیکھتی ہی پہ
 کچھ جی پگھل گیا * جان پر کھیلنا * کنایہ از اختیار
 نمودن امریست کہ در حصول آن ہلاکت خود
 متصور گردد جرات گوید * رباعی * پیدا ہوا جب سی خون
 دل ہی میں پیا * اب تک مر مر کی عشق بازی
 میں جیا * کوئی اور نہ کھیل کھیل آیا جگو * طفلی میں
 ہی جان ہی پہ کھیلا میں کیا * جی ہارنا کسی چیز سی *
 باز ماندن از امریست کہ بمقتضای جبن جرات

بر اختیار آن بنا شد محمد تقی میر گوید * عشق بازی
 مین کیا موی همین میر * آگهی جی انہونی اراتھا *
 * جی چہپانا * عبارت از پہلو تہی کرد نست میر گوید
 * ع * مدت ہوئی کہ تاب و توان جی چہپا گئی
 و جی چورانا نیز از ہمین عالم است و بکشرت
 عرف محتاج سند نیست

* حرف البجیم عجمی *

چبا چبا کی باتین کرنی * بتکلف حرف زد ن
 و بیدردانہ سخن گفتن محمد تقی میر گوید *
 ایک رنگ پان ہی اسکا دل خون کن جہان ہی *
 پہنسی ہیں اُسکو باتین کرنی چبا چبا کر * چل سسکنا *
 بفتح اول بمعنی توانستن و قدرت یافتن سجاد گوید
 * کیا کرے پانو بہی کہ چنگل میں * کچھ نہیں آبلون سی
 چل سکتا * چپٹی بہر بانی میں د و ب مرنا *
 کمال متعل شدن و انحطاط مرتبہ خود دیدن مرزا رفیع سودا

در تعریف چاه مومن خان گوید * جتنی روی زمین بر
 تپی کوی * چینی برپانی لیکی دَوَب موی *
 * چکای دینسی * بضم اول و کاف تازی بالفت
 کشیده و دو تختانی بمعنی نظر غلط کردن است
 و بیشتر عوام باز را استعمال کنند میرفرزند علی
 موزون گوید * چکای دی کی چترامی سی جانا
 کیا قیامت هی * نکاهین ج طرف لرتی هین تیری
 همنی اٹکلیان * چینی چائنسی * بفتح اول و سکون
 باء عجمی و نون پلاس معروف کنایه از کمال قناعت
 و این نیز استعمال عوام است مرزا رفیع در هجو
 طفل معطی گوید * با یکی گهر کی چات کر چینی *
 کر و گذران یار و تم ابنی * چو پت کرنا * ویران
 جت نمودن مرزا رفیع در هجو کوتوال گوید * ابنی
 در و ازے آگی رکھ نٹ کہت * کئی هین اسنی
 گهر کی گهر چو پت * چتکینو نمین اُورانا * بضم اول

و سکون تائی هندی و کانت تازی مکسور و تحتانی
 بو او مجهول و سکون نو ن کنایه از اختلاطیست
 که ظرفا با اهل ملاهت کنند و هم در جائی مشتمل
 است که شخص را با طایف الحیل ناکام بگذارند
 هدایت گوید * آه و فغان سنی نه کبھی عند ایب کی *
 بابل کو گل نی چتکیون همین مین او آدیا *

* چور لگنا شمع کو * کنایه از زورگد اخن شمع
 است که بصدقه بادند نقصی باورسد و قبل از وقت
 معمول تمام شود ~~محمد میر اثر فرماید~~ * و مبدم کچھ
 گهلا ہی جاتا ہوں * شمع کی طرح دگر چور دگا *
 * چوتی کا ہونا ایک چیز کا * بو او مجهول و تائی
 ہندی بیای معروف کنایه از یکتائی ان چیز است
 چنانکہ در قارسی گل سر سبد خوانند میر حسن
 دو تعریف جمع بد لسنیر کہ در ہندی آنرا چوتی گویند
 همین اصطلاح آورده و فی الواقع خالی از لطف

نیست * سنگارون مین گوسب سنی هی
 وه اوتار * په کهتی هین چوتی کا اُسکو سنگار *
 * چاند کا کهیت کرنا * کنایه از طلوع شب مهتاب
 ونمودار روشنی میر حسن در تعریف سبزه پوشی
 بی نظیر گوید * وه حسن اور فد پوشاک اور ده شهاب
 * ز مرد مین جون جلو ه آفتاب * کهی تو
 که شب چاندنی آن کی * نکالا تها مننه کهیت
 سی دنان کی * و درین معنی لفظ کهیت لطیفه
 بخشیده فنامل * چمکنا * نشو و نمایافتن و هم چشمکین شدن
 مثال اول هدایت گوید * یہ نکتہ جو ہر آئینہ سعی روشن
 ہوا دلپر * کہ اکثر اس زمانی بیچ ناکاری چمکتی هین *
 و دویم مولف گوید * تنہانہ اشک ہی کچھ
 هین مجھ پہ گرم ہوتی * آتی هین لخت دل بھی ابھو
 چمک چمک کر * چل * بفتح اول و سکون ثانی
 بدو معنی مصطلح یکی وقوع برہمی و ہزیمت در انبوه

و دویم بمعنی تخلف مثال اول مولف گوید
 * چل بسی صبر و قرار و طاقت و تاب و توان *
 چلتی ہی تیری سہون سین یکبیک چل پر گئی *
 و دویم محمد تقی میر گوید * آوارہ سیرے ہونیکا
 باعث و زلفت ہی * کافر ہون اسمین ہووی اگر
 ایک بال چل * چرخ چرہ ہنا * کنایہ از صفا و موزونی
 تقطیع یا قن و خوش اسلوب کشتن محمد بقا گوید * منہ
 اسکا صفائی تیری تلوے کی پناوے * خورشید ہزار
 اپنی تن چرخ چرہ اوے * چار پای * چیز بست
 کہ برای خوابیدن موضوع و آن چار چوب پایہ دار
 است کہ بریسمان بافند و معنی اصطلاحی آنکہ در
 وقت جنگ چون کشتہ و زخمی را برانند از مذہرین قیاس
 در روز مرہ اہل شکر مراد از شمار چار پای
 کو یا شمار زخمیان و کشتگان است و این صورت
 ظرف بجای مظهر و تشبہ عمل گردیدہ و ظاہر

این هم از همان عالم است که قاروره سدرخ
 و نهر جاری گویند حال آنکه قاروره علم شیشه بول
 است و سدرخی آن کنایه از رنگ بول و همبرین
 نمط نهر نیز جاری نیست بلکه آب آن جاری علی
 اینی حال سند اصطلاح مذکور از کلام میر صاحب
 یافت شده * تیری گلی سی سدا ای کشنده عالم *
 هزارون جاتی هوئین چار پائیان دیکهین * چراغ تهنه اکرنا *
 خاموش کردن چراغ است مولف گوید * پیری
 مین صرف سدی مرداغ کیون نهون * تهنه ا
 کره هی هر کوئی وقت سحر چراغ

* حرف البجیم هندی *

ابا از نوع اول * جهماک * بفتحتین و سکون
 کاف تازی کنایه از دیدن چیزی که از دور محسوس
 شود و خوب مفصل بنظر در نیاید مولف گوید * شعر *
 * اُسکی جهماک سی آنکه عبث اپنی لڑکی *

کیا پتھی پتھی ہم پر یہ بکلی سہی پڑ گئی * و گاہی بمعنی
 عکس روشنی ہم مستعمل میر حسن در تعریف
 کہاراں پالکی بی نظیر گوید * کہاراونکی زربفت کی
 کوریاں اوراونکی دبی پانون کی پھولیاں * بدھین
 پگڑیاں تاش کی سراو پر * چکاچوندھین جس سہی آوے نظر *
 وہ تھو نہیں سونی کی موٹی کڑے * جہانک جس کی
 ہر ہر قدم پر پڑے * و بمعنی رختنگی نیز مستعمل
 و معروف است * جہانابور * بفتح اول و لام بالفت
 کشیدہ و موخرہ بواو جھول و سکون رای مہما
 چیزیں راگویند کہ نہایت درخشان باشد ہم
 در مقام ماسبق میر حسن آورده * ہزارون ہین
 اطراف میں پالکی * جہانابور کی جلمگی نالکی *
 * جہاناجہل * نیز بہمین معنی است لاکس این
 ہر دو اختصاص باقمشہ زرتاردارند نہ باجواہر و سیہم
 وزر اما از نوع دویم * چہاتی پر مونگ دلنا *

کنایه از آنست که معشوق حضور عاشق با دیگری
 مختلط شود محمد قایم گوید * گندمی رنگ جوهری دنیا مین *
 میری چه تانی به مونک دلتاهی * چهیر تا * بیای محمول
 و سکون رای هندی و نون باله کشیده به و معنی
 مستعمل اولاسر سخن واکردن و ثانیاً از راه
 شوخی و ظرافت مختلط شدن نواب امارت مآب
 محبت خان بهادر شهباز جنگ دام اقبال و عجم
 نواله فرماید * کسی سی گو جدا همین مثل تار ساز
 هم لیکن * ذرا چهیر سی سی ملتی همین مالی حکا
 جی چاهی * چهیرک کر بیچنا * بکسر اول و فتحه
 رای هندی و سکون کاف تازی مبالغه در تعریف
 جنس خود کردن است در حالت فروش و مجازاً
 کنایه از یار فروشی یکی از شعر اگوید * هو کیون
 نه چمن مین گرم گل کا بازار * شبتم جب اسمی خوب
 چهیرک کر بیچی * چهیری تلی دم لینا * بضم اول

در ای مهمله بیای معر و ف گونہ متوقف شدن و تحمل
 و زیدن در طلب مد عالمولفه * دلا فراق مرثه سین
 تو یار قاتل کی * تر پهنه نه اننا ذرا تو چهری تلی دم لی *
 و من حیث التلفظ تحقیر طالب ظاهر است درین معنی
 * چپچهمو نذر * نامی است یکی از اقسام حشرات الارض
 که از موش خرد تر باشد چون در رفتار خیلی
 سرعت دارد بدین اعتبار آتش بازان نام
 یکی از اقسام آتش بازی قرار داده اند که او نیز
 وقت آتش گرفتن بهمین حالت پندامی کند و در فارسی
 هم که بهمین معنی موشک آمده کاف در کلمه علامت
 تصغیر است طغرا گوید * چو موشک واکند آهم
 گر آتش بازی شوق * بود در دست مرثگان
 هر طرف مهتابی اشکم * و موشک دوانی
 که در اصطلاح فارسیان کنایه از آتش اندازی
 اهل نفاق است بهمین معنی در هندی نیز چپچهمو نذر

چهره رانی مصطلح آبرو گوید * ماه روکی پاس جاکسی
 چاهچوند ر چهره ردی * گهر جلا عاشق کا ان لونکا
 کیا تو تا هوا * چہاتی گد رانی * بکاف پارسی
 و دال مہماہ کنایہ از بلند شدن پستان عورت است
 در ایام شباب و ادایل جوانی ہدایب گوید
 * نو بہار آئی ہی جون عہد شباب * چہاتیان
 کلیونکی بھی گد رایان * چون ضمیر کلی در ہندی
 مخصوص تہانیت استعمال یافتہ نسبت این
 تشبیہ خالی از کیفیت نیست * چہنگنا چاندنی کا *
 با سر و فتح تہائی ہندی و کاف تازی و نون بالف کشیدہ
 کنایہ ایست از نور شب مہتاب کہ بہمال صفا
 باشد میر حسن در سحر البیان گوید * وہ چہنگنی
 ہوئی چاندنی جا بجا * وہ جار یکی آمد وہ تہندی ہوا *
 * چہاتی پھنسی * کنایہ از جگر خون شدن است بر خال
 در دہند ہدایت گوید * طاقت ہی کسی شرح محبت کی

دغم کی * سن حال سیر اہت گئی چہا تی ہی قلم کی

* حرف الحاء مہملہ *

* حال حال چلنا * کنایہ ایست از تیزی و فدا

جمہد تقی میر فرماید * جانین ہین فرش زہ تیری مت

حال حال چل * ای رشک حور آدمیونکی سی حال چل *

* حرف الناء معجمہ *

* خاک و آلی ایک بات پر * کنایہ از اخفای امر است

کہ در افشای آن انواع و سوائی متصور باشد محمد بقہ

گویہ * قطعہ * گر قتل کیا بقا کو خوبان * اس بات کو

سنہ سستی نکالو * پنهان ہی ہما ہی خون عاشق

* جانی دواب اسپہ خاک دالو * بحر بسنت کی

بوچہنی کسی سی * ظن بر غفلت و بیخبری اوست

و مجازاً در ہمہ جا استعمال خان آرزو فرماید

* او تہہ چیت کیون جنون سی خاطر پنخت کی *

آئی بہار تجکو خبر ہی بسنت کی * خون جانتنا تلو ارکا *

خون آلود شدن شمشیر است فضل علی دانا گوید
 * نجاتی خون کو جس روز میری اوس کو فاقہ ہی *
 * زگ گردن سی میری اوس کی خنجر کو علقہ ہی *
 * خزا خزا کر پہچنا * بد شواری رسید نست
 اعم ازینکہ دشواری راہ باشد یا از عالم دیگر
 محمد تقی میر گوید * ہر کام سدرہ تھی تنجالی محبت کی *
 کعبہ ملک تو پنہاچی لیکن خزا خزا کر * خاک چہانا *
 کنایہ از کمال آوارگیست در سعی و تلاش
 مولف گوید * کیوں خاک چہانا ہی دلا کو بکو عبث *
 مثل صبا ہی اوس کی تجھی جستجو عبث *
 * خالا کا گھر * کنایہ از ماسن و آرام گاہ محمد حسن
 محبت بن گوید * دل دینی پر ہی جی تو کرو خان خراب
 یہ عاشقی ہی شیخ جی خالا کا گھر نہیں *
 * خدا کی مارے ہونا * کنایہ از بد بختی و بد طالعی است
 سید عبدالولی عزلت گوید * بتو کی ہم جو یہ

سنگ جفا کی مارے ہیں * سو شکوہ او نسی
 نہیں ہم خدا کی مارے ہیں * خدا کیا کرے *
 در اسید و یاس عمو ماگویند محمد قایم گوید * میں جاتا ہوں
 کعبہ کو اب دیر سی * بھلا یہ ہی دیکھوں خدا کیا کری *
 * خبر عطر * بہا نہ لفظیت مرکب فقط بمعنی خبر
 موضوع اعم ازینکہ خبر خوش باشد یا موحد
 بنجاد گوید * باد صبا سی زلف معطر کی ہم تنک
 مدت ہوئی کہ پنہنجی نہیں کچھ خبر عطر * مولف
 گوید حرکت طای عطر کہ در رکن ضرب مقابل و تد
 مجموع واقع شدہ اعنی در تقطیع در برابر عین می افتد
 و برین نمط مفعول فاعلات مضاعیل فاعلن در صحت
 لفظ گو نہ تردد بخشیدہ ہر چند این بحث علاقہ با فن
 عروض دارد و درینجا داخل ما نحن قیہ نیست لکن
 در شعر چون مقدم صحت لفظ است البتہ محل
 گفتگو است مخفی نہاند کہ عطر بمعنی طیب بکون

طاست و در اینجا هم باعتبار مناسبت لفظ خبر
 که تشبیه بابومی توان کرد معنی علاقه با همان عطر
 شناکن الاوسط دارد اگر گویند که خبر عطر لفظیست
 مشهور که بکثرت استعمال از عالم مثل اعتبار
 یافته و در مثل تصرف جایز نیست گوئیم اگر بهره
 و نای منقوطة می بود البته باین توجیهه موجه می شد
 لکن چون بعین ممله و طای خطی است هر آینه بکون
 اوسط باید و معنی اجیشیت معنی طرف لطیف
 همان است فثامل و حق الثامل *

* حرف الدال ممله *

* دل میں گھر کرنا * خصوصیت پیدا کرنا
 استاد و مولائی حضرت در فرماید * شعر *
 * یارب سپهر اتنی تو اب در گزر گری *
 * کوئی خانان خراب گری دلمین گھر کرے *
 * دانت نکالنی * بدو معنی مصطلح یکی کنایه از عجز و

سهاجت و دیگری در محل خندیدن سال اذل
 میر سجاد گوید * زلفونکی جب البجہتی ہیں اوس
 ساتھ آکی ہال * دنیا ہی شانہ عاجزی سہی دانت
 تب نکال * سال دویم میر سو ز گوید * مستزاد *
 سن سوز عبث دیکھہ کی حیران ہوگا * خوبو نکا جمال *
 * دل زلف میں البجہی گلریشان ہوگا * ست لی یہہ وہال *
 یہہ چال ہری ہی تجسی نبینکی ہیں * آمان کہا *
 ہنستا ہی کیا بہت پشیمان ہوگا * ست لی یہہ وہال *
 * دونون وقت ملنی * با عقدا عدو ام کنایہ از
 وقیست کہ بین العصر والمغرب ہا شدہ میر حسن گوید
 * نہ لیت اس طرح منہ پر زلف کو بہر اکی ای ظالم *
 * ذرا اوتہہ بیچہ تو اوسدم کہ دونون وقت ملتی ہیں *
 و آضح باد کہ درینجا زلف ورخ مشہہ واقع شدہ
 و شام و سحر کہ مشہہ بہ است محذوف لاکن
 بکثرت استعمال کہ ہر اسنہ جمہور استعمال است

ان نقد در متبادر الفهم گردیده که بمسحر و تملظ مع
 و ربادی الرای خصوصیت مشبه به حاصل می شو
 و حاجت بتصریح و اظهار ندارد * و نکودن را نکو رات بجانا *
 کنایه از کمال استغراق در امری چنانکه گویند فلان کس از دین
 و مافیها بیخبر است مرزا علی نقی محشر گوید * رباعی
 * کیا کهنی کشتی به بحر مین کیون کراوقات *
 * ننی خواب و خورش دهیان مین نی موت و حیات *
 * دن رات خیال رلف و رخ بیش نظر *
 * جانا نهین آه دن کودن رات کورات *
 * دانتون زمین پکرانی * اوقات بعسرت و
 تنگدستی گذرانیدن است و مجازا در محل دیگر
 صجوبات هم مستعمل محمد تقی میر فرماید * مطاع *
 * دیکره اونکو هستی سبکی دم سی گهی او کهر کر *
 تهری هی آرسی بهی سو دانتون زمین بکر کر
 * ذوالدهوپ کرنی * کنایه از سعی و تلاش

و ر طاب مد عا سجاد گوید * تنهانه ایک چاند ہی
 گرش میں تجھ حضور * کرتا ہی آفتاب ہی تجھ
 آگئی دوزد ہو پ * دل دَو ب جانا * کنایہ از غشی
 طاری شدن مولف گوید * عرق آلودہ اوسکو
 دیکھ کر کیونکر نہ دل دَو بی * طراوت حسن
 کی ہی موج زن اوسکی پسینی میں * دل چلنا * میلان
 طبیعت را گویند محشر گوید * کب دل بچی ہی
 اوس سی جب اپنی سی مل چلی * وہ رشک
 حور چہ فرشتہ کا دل چلی * دل پیچھی پرانا *
 بمعنی غم غلط شدن مستعمل مصحفی گوید شعر
 ہمیشہ میں ہر خدا کا کل ہی کا کر اوسکی ذکر *
 * تیری باتون سی زرا دل تو میرا پیچھی پرانی *
 * دل پانا * رضای خاطر در یافتن ناجی گوید * شعر *
 غم نہیں گرد لبری سی دلکولی جاتا ہی وہ * پاس
 میری تب تو آتا ہی جو دل پاتا ہی وہ * دل دیکھنا *

استمزاج نمودن جعفر علی حسرت گوید شعر
 جگر کرچاک قاتل دیکهتاها * جو پو چه ماسین که مادل
 دیکهتاها * دو شاهه * با صطلاح زندان هر دولنگ
 فاشه کترین در هجو مشعلچن گوید * شعر *
 نو خصم گن کر مشعلچن نی کئی * تو بهی نهی راهی
 دو شاهه بن دئی * قصور سقوط عین مشعلچن
 که در تقطیع است تجنیس لطف معنی معاف کردیم
 * دن پهرنی * بکسرهای هندی کنایه از تغیر ایام
 بخوست آبرو گوید * خورشید کس طر فسی
 هوا طالع آبرو * کیا دن پهری که یار کا اید هر کرم هوا *
 * دل لوردا * بکاف فارسی و او معدوم
 و سکون رای مہما و دال بالک کشیدہ یک
 لفظ مرکب است بمعنی زہرہ کہ آریاب شجاعت
 و جرات را اہلیت آن باشد محمد حاتم گوید * شعر *
 * نظر آتا تھا بکری نہا کیا پر ذبح شیرون کو *

* نجانا مبین که یه قصاب کار کهاهای دل گور دا *
 * دانت له کها کسی چیز پر * در کمین چیزی
ماندن مرزا ار فیع سودا در بحو کو توال گوید * شعر *
مال صندوق میں لهی کس بهانت * تن کی
لتون پر چور ونکاهی دانت * وناجی نیز گوید شعر
نہیں بیوجہ ترا خندہ دندان ناہر گنہ * کن یکی تولہو
پنی کو یعنی دانت له کها های * دل چور انا *
طرح دادن در امری اعظم از ینکہ بجین باشد
یابد در اندیشی سودا در بحو کو توال گوید * شعر *
چہ کی جہ مقصد دن یہ جانا ہون * وقت پر میں ہی
دل چور انا ہون * دہر دہر جلنا * بمفتحتین کنایہ از
مشعل شدن آتش است مرزا ار فیع در مشوی
گر ما گوید * تہیک ہوتی ہی جس گہری دو پر *
لگی ہی دہر دہر جلنی دہر * داغ لگنا * عارض شدن
نقص است بر چیزی ہد آیت گوید * شعر *

غلطی سبب خطسی جو کہی باغ لگا * میان یہ جانہ سی
 مکرہنی کو تیری داغ لگا * درودیوار دیکھنی *
 کنایہ از تنہائی و شدت انتظار ہدایت گوید
 * انتظار یمین تیری اپنی عجب صورت ہی *
 دیکھا کرتا ہوں مین گھر مین درودیوار کی شکل *
 * دن بہرنی * بفتح ہای ہندی اوقاتی کہ برج
 و صوبت بسر کردہ آیت گوید * شمع آسا
 تمام شب درو * ہم ہی اپنی دنونکو بہرتی ہین *
 * حرف الہ الہندی *

از نوع اول * دھوان دھارہونا * زینت
 آراشدن و مکلف بود نہست مولف گوید
 * خط کی آنی سی دھوان دھارہوا یہ مکرہا *
 * آپ آب کیون نہ تا دینگی صفائی مجکو *
 * دھن * بضم اول و سکون نون معنی لغوی
 ارادہ چنانکہ میر گوید * شمع *

* اند نون نکللی ہی آغشته بخون را تو نگو *

دہن ہی نالہ کو کسی دل میں اثر کرنی کی *

و معنی اصطلاحی برد و قسم گاہی بمعنی صدای نفیر
 کہ از دور بگوش رسد استعمال گردد و لہذا
 اکثر کبیران ہند در تعریف نئی نوازی کشتن
 مرلی کی دہن مذکور کنند و گاہی ارباب موسیقی
 ہنگام بندیل را گ در محل سراورد تعبیر کنند
 برین قیاس در ہر حال مشتق از یک عالم مقصور
 شد چہ در شعر میر ہم کہ مشہورند معنی ارادہ
 نوشتہ ایم لفظ نالہ موید ہمین معنی است ہر حال
 این امر ذوقی است ذوق بوجہ احسن درمی یابد
 من فہم فہم * دہک راہ جانا * و دہک ہو جانا
 برد و بکاف تازی بیک معنی آمدہ و کنایہ ایست
 از خایف شدن بوقوع صدمہ ناگہانی کہ بر قلب
 عارض گردد اعجم ازینکہ از خفقان باشد یا از

شنیدن خبر مو حش میرسو زگوید * شعر *
 * ایکباری دہک سی ہو کر جی سی پھر ککلی نہ سانس *
 کس شکار انداز کا یہ تیرنی آواز ہی * دہرک *
 بفتح و رای ہندی و کاف تازی اگرچہ فی الحقیقت
 این ہم از قبیل دہرک است لیکن چون بیشتر
 در محل طیدن آید و معنی مصدریہ بخشد من و ہ
 از ان مقامات شدہ مؤلف گوید * شعر *
 طاہر دلکی دہرک تہمتی نہیں * کیا کرون اُسکی دہرک
 تہمتی نہیں * دہرکا * نیز بد و معنی مصطلح گاہی بمعنی
 ترس و خوف مستعمل یکی از شعر اگوید *
 شب فراق کی دہشت سی جان جاتی ہی * ہی ہی صبح سی
 دہرکا کرات آتی ہی * و گاہی بمعنی طیدن مؤلف گوید
 * مطلقاً آرام آتا ہی نہیں * بی طرح کچھ دلو
 دہرکا لگ گیا * دہر مارنا * در محل تفضیح
 و تحقیر مستعمل بلکہ از عالم فحش و دشنام

میتوان گفت جرأت گوید * بجای طعن گرا بر بهار
 پرمای * یہ چشم وہ ہی کہ دریا کو دھار پر مارے *
 دہو یادیدہ * بواو مجہول چشمیکہ قوت منفعلہ
 نہ ارد مولف گوید * تو سب سی آنکہہ لراتی ہی
 ہزم سین ای شمع * خداپناہ دے اس تیری دہوئی
 دیدہ سے * دہوئی لگانی * بواو معروف اصرار
 بردار خواست مدعا نمودن و آبن خاصہ فقر ای سوال
 پیشہ است کہ اکثر بردار اغنیائیند و بر تودہ
 خاکستر ہمہ وقت آتش روشن داند تا کامیاب
 نہ شود بر شخیزند مولف گوید * پیکنی کانہین ہرگز دوچار
 اوس سی نہ جبتک ہو * مرہ بر اشک دود آلودنی دہوئی
 لگائی ہی * اما از نوع دویم * دہیر * بہای مجہول
 در اصطلاح آزادان بنام قبر مصطلح میر فرماید *
 وادی قیس سی پھر آئی نہ میر صاحب * مرشدکی
 دہیر پروہ تکیہ بنا کی بیتھی * دہلتی بہرتی چہاؤن *

کنایه از بی ثباتی و تلون اوضاع روزگار مرزا فدوی
سلامه الله تعالی گوید * ملی و ده غیرون سسی مهر و شگوه
همین کب آتا هی رشک اسکا * یہ دہلوی
پہرتی ہی چہا ون قدوی کہی ادہر ہی کہی ادہر ہی *

اما از نوع سیوم * دَک دَکا کر پینا پانی کا *
بفتح تین و ہر دو کاف فارسی قدحی آب خوردن
بیکدم کہ اکثر در کمال عطش اتفاق می افتد مرزا
رفیع سودا در تعریف آب چاہ موسن خان گوید * دَک
دَکا کر اگر کوئی پیوی * تانہ او دہی لحاف کیا جیوی *

* حرف الذال معجمہ *

* درین حرف نیز اصطلاحی بخاطر نیست *

* حرف الراء مہملہ *

* رنگ مارنا * بفتح اول و نون غنیہ کاف عجمی از
حریف بازی بردن است و مجازاً با مثال این مواقع
بستمل آبرو گوید * کہیلی تھی رات جو سر گویان

هوا تهاپارا * زاری رقیب ستاری همنی هی رنگ مارا *

* رفو چکر مین آجانا * حیران ماندن بمشاهده امر

عجیب و عوام بازار استعمال کنند سراج الدین

سراج گوید * رفو گر کو کهان طاقت که زخم

عشق کو تانکی * اگر دیکهی میرا سینه رفو چکر مین

آجاوی * رتی چمکتی * بفتح اول و تشدید فوقانی

بیای معروف مراد از یادوری بخت و مساعدت

روزگار مولف گوید * لهو کی بوندی اشکو نین

ایک آده اب تپکتی هی * دلا خوش هو که تیری

آج کل رتی چمکتی هی * رنگ دلیان * بکاف

پادسی کنایه از اختلاطی که با معشوق میسر شود *

هدایت گوید * بهار آیی هی تمکو بلبلویه دن مبارک هو *

* همین آج کل کر لو گلو نکی ساته رنگ دلیان *

* حرف الزای معجزه *

* زمین پکرتنی * کنایه از فراطصار و برای و هم بمعنی

استقلال محمد عابد دل گوید * تمهاری در به جو دربان نی
 آستین پیکری * برنگ نقش قدم همنی بهی
 زمین پیکری * زمین مین گرجانا * بکاف پارسی درای
 هندی کنایه از کمال منفعل شدن و تر آمدنست
 انعام الله خان یقین گوید * قامت رعنا سی
 تیری بسکه شرماتاهی سرو * دیکه کرجکو
 زمین کی بیچ گرجانا سرو * زمین پرسی کجه پراپانا *
 مشغوف شدن از حصول امریست که امید
 وقوع آن نباشد و یکی ناگاه میسر شود مولف گوید
 * قطعه * خاک پر کل جو نقش پاکی طرح *
 * آسنی میری یتن زراپایا * خوش هوا اتنا دیکه کرجو یا *
 کجه زمین پرسی هی پراپایا * زهر کھانا * تقلید
 امری کردن که قابلیت آن نباشد مولف گوید
 * دلایه مجنونکی چال تمنی ذرا او رانی تو هی جون مین *
 * په هر کسی پره زهر کھانا کمال حق مین تمهاری سم هی *

* حرف السین مہماہ *

* سونی کانوالا * بوا و مجهول و نون بیار شیرہ
 کنایہ از لقمہ نعمت محمد قایم گوید * * قطعہ *
 * چشم بردار ہون میں کس کل کی * آج یہاں
 کون آنیوالا ہی * نہیں اترتا گلی سسی جون نرگس *
 * منہ میں سو نیکا گونوالا ہی * سرچرہ کی مرنا *
 سہم بخون خود کردن مولف گوید * سرخ اپنی لہو سسی تیری
 دستار کرینگی * آخر کو ہم ایک دن تیری سرچرہ کی
 مرینگی * سرموند آنا * بدال ہندی ترک علایق
 کردن و فقر اختیار نمودن مولف گوید * نہیں ممکن
 رہائی قید سسی اوس زلف مشکین کی * قلندر ہو کی
 میں بھی اُسکی پیچھی سرموند آتا ہوں * .
 * سو جہتا بنا کرنا * بوا و معروف و سکون جیم
 ہندی و فوقانی بالفت کشیدہ بصالح صوابدید
 پرداختن میر حسن گوید * کیون نہیکہی تجھی گوئی ہرآن *

کیا کوئی اپنا سو جہتانگری * سوئی کی ناکی میں سب کو نکالنا *
 کنایہ از حسن سلیقہ و کمال رسائیست ہدایت
 گوید * تھا کام یہ تیرا ہی خداوند تعالیٰ * لاسوی کی
 ناکی میں خدائی کو نکالا * ساون ہری نہ بہادون سو کہی *
 مدام بیک حال ماندن ہدایت گوید *
 * جون سردہم اس باغ میں کرتی ہین معاش *
 * ساون نہ ہری ہین اور نہ بہادون سو کہی *
 * سردہنا * بالکسر و سکون ماکہ و دال ہندی
 مضموم و نون اول ساکن و دویم بالف کشیدہ
 کنایہ از ستائش شدن است شرف الدین
 مضمون گوید * گر حرف حق ہماری زبان سی
 کچھو سنی * احوال ابنا دیکھہ کی حلاج سردہنی *
 * سرگہانا * بضمہ کانت ہندی کنایہ از تنبیہ طلبیست
 مولف گوید * و د کافر تہ ہو کہتاہی تبراسر کہجاتاہی *
 کسی کا ناتہ ہی گر سر تلک ہر سام آوے *

* سر سے کفن باندھنا * دست از جان شستن
 و اما دہ مرگ بودن مولف گوید * دیکہنگی کوئی
 کیونکر دکی کا جنازی کو * اب باندھ کی ہم بھی تو یہاں
 سر سے کفن نکلی *

* حرف الثین معجمہ *

* شام کی مردی کو کب تک روئی * درند است
 امری گویند کہ حضرت آن تمام عمر تصور باشد
 یکی از شعر اگوید * پھس چکا دل زلف سین
 بس سوئی * شام کی مردی کو کب تک روئی *
 * شاخ زعفران کہنا کیو * طنز بر کبر و نخوت او
 کردن است محمد تقی میر فرماید * ناز چمن وہی ہی
 بابل سی گو خزان ہی * تہنی جو زرد ہی
 ہی سو شاخ زعفران ہی * شہد اث کہستہ *
 یعنی خراب و حسد آیت گوید * شعر *
 * شہید تیغ ابر وہی اسیر دام گیسو ہی *

ہر ایت ہی میان کوئی زور ہی شہدا شکستہ ہی *
 * شرم سی پانی ہونا * عرق آوردن از خجالت
 و ظاہر اثر جمہ تر آمد نسبت کہ در فارسیان مصطلح
 محمد قاسم گوید * بارش گریہ کی از بس رات
 طغیانی ہوئی * جو گستاخی مقابل شرم سے پانی ہوئی *
 * شگوفہ پہو لنا * در وقوع امر ناگہانی بسبیل
 طنز کوینہ محمد تقی میر فرماید * اوس چہر کی خوبی سے
 عبث کل کو جتایا * یہ کہون شگوفہ ساچمن زار میں لایا *
 * حرف الصاد مہملہ *

* صبح خیزئی * فرقہ ایست از دزدان کہ علی الصباح
 برخیزند و ہر چہ یابند دستبرد کنند مرزا رفیع در بحر
 کو تو ال فرماید * سکی کیو نکر اب کسی کی شی *
 ملا سجد کا صبح خیز یا ہی * صفائی ثانی *
 جواب صاف دادن و ناکام گذاشتن مولف گوید
 * خط کی آنی سی دہوان دہار ہوا یہ کھڑا *

آپ اب کیوں نہ بناوینگی صفائی مجھکو * و صفائی
فقط بمعنی فاقہ مصطلح مرزا عظیم بیگ عظیم گوید
* رباعی * نوابکی گھر میں گو خدائی ہوگی * اور عرش برین
تک ہی رسائی ہوگی * جون آئینہ آب و نان کی
دھوکی میں عظیم * خلقت پہ سدا یونہی صفائی ہوگی
* حرف الضاد مجسمہ *

این نیز مثل چند حروف سابق نشان است
* حرف الطاء مہملہ *

* طماچی سی سنہ لال رکھنا * کنایہ از غیرت و اخفای
نادار است میر گوید * گل تیری روزگار خوبی میں *
سنہ طماچی سی لال رکھتا ہی * و درین مقام
وجہ ناداری ظاہر ہے معشوق انقدر رنگین تر واقع شدہ
کہ گل نسبت او نہایت بیرنگ افتادہ و آرزو
با معشوق دعوی تساوی دارد بدین تقریب
رنگ بر روی خود می آرد و درین معنی لازمہ غیرت ظاہر

* طوفان هونا * بوا و معروف آفت انگیز بودن
 است و در مدح و ذم هر دو استعمال هدایت گوید
 * آشک گلگون جیب و دامن پر میری غلطان همین *
 * اس ز مانیکی تو لڑکی بهی کوئی طوفان همین *

* حرف الظای مجمره *

* ظالم * معنی لفظی معروف و اصطلاحی کنایه از معشوق
 و در فاسی و هندی هر دو مشترک اظهر گوید
 * سراپا فن بیمهری و بی رحمی کی ظالم هو *
 * پیرا سپرد لر با هو کیا کهون کوئی سخت ظالم هو *

* حرف العین مهمله *

* عشق ہی * یعنی احنت و هزار احنت
 هدایت گوید * دل او سسی تیری آنکجه لڑانیکو
 عشق ہی * اور چوری چوری نظرمین ملا نیکو عشق ہی *

* حرف الغین مجمره *

* غصه سی بهوت هو جانا * کنایه از خشمناک شدن

و سرگرم در آتش غضب کشتن * شرف الدین

مضمون گوید * مضمون تو شکر کر که تیرا نام حسن رقیب *

* غصه سی بهوت ہو گیا لبکن جلا تو ہی *

ظاهر اجناب محمد تقی میر درین شعر دخل فرموده اند

که در تذکره تالیف خود بجای نام لفظ اسم

نوشته اند چه در اصطلاح اهل دعوت مخصوص

اسم مصطلح و بدین اعتبار و افعی خالی از لطف نیست

* حرف الفای *

* فلک کو خبر نہونی کی * کنایہ از کمال غفلت

و بیخبری کسان باشد میر عبد اللہ شجر گوید *

* تجہ رو میں لطیف ہی سو ملک کو خبر نہیں *

* خورشید کیا ہی اوسکی فلک کو خبر نہیں *

* حرف القاف *

* قہر قیامت * در مدح و ذم ہر دو مصطلح محمد تقی میر

گوید * ست کچھ پوچھو باتیں اپنی کہی تو نہ کونداست ہو *

* قد قامت تو یہ کچھ ہی تمہارا پرگوئی قہر قیامت ہو *
 * قرآن کرنا * بالکسر۔ عمل آوردن امر است کہ وقوعش
 کمال تعجب بخشد محمد تقی بیروگلوید * شہر سبز ہو ہین
 طالع خورشید و ماہ و نو * خوبی نی تیری منہ کی
 ظالم قرآن کیا ہی * سو آئی معنی اصطلاحی تثنیہ ماہ
 و خورشید براعت لفظ قرآن نیز ظاہر * قدم لینی *
 اقرار بر کمال طرف ثانی نمودن اعتم ازینکہ
 در صفات نیک کامل باشد یا بعکس آن قلندر بخش
 جرات گوید * گئی تھی پر چھپ کی شب کہین
 تم غرض کہ لیجی قدم تمہارے * یہی ہین چالین
 تو بولو چلو بس نہ تم ہمارے نہ ہم تمہارے *
 * قرآن پر ہاتھ دھرنا * کنایہ از قسم یاد کردن
 است اعتم ازینکہ در اقرار امری باشد و یاد ا نکار
 مولف گوید * قطعہ * جھپک سی پنچہ ٹرگان کی اُسکی
 مصحف رو پر * قیاساً دلمین ہم اپنی یہی معاوہم

کرتے ہیں * کہ میری قتل سے جو مردم چشم
اوسکی نہیں منکر * قسم کہا نیکی تین قرآن پر
یہ باتہ دہرتے ہیں *

* حرف الکاف تازی *

* کوریاں میں غلیلا لگنا * کنایہ از تھاپست کہ در عین
حصول مقصود در وہ سجاد گوید * پتھی اگر خوشی سے
آکر چمن میں بلبل * کوریاں میں غلیلا ایسا لگی
کہ اور جای * کترا کر چلنا * بفتح اول و سکون
نوقانی از ہر ہی زمین و بیگانگی و زیدین سجاد
گوید * خط کتر داکے آج قینچی سے * ہمسایہ ملنی
میں جای ہی کترا * کان ہکرتی * معترف شدن
و اقرار بر عجز خود نمودن سید عبد الولی عزلت گوید
* دیکھ کر موتی وہ بالی کا بتون نی ہکرتی کان *
شمع رو سیرایہ سب آتش ر خونکی ناک ہی *
جملہ معترضہ اینکہ شعلہ رخ در محاورہ البتہ بنظر

لیزستہ و آتش رخ خالی از غرابت نیست
 * کفن پہار کے بولنا * کنایہ است از کمال
 بیتابی در ضبط سخن در حالی کہ امر عجیب
 شاہد دکر و سید عبدالولی عزلت گوید * پیر ہو کر
 جو ہوا شیخ مرید اطفال * مردی سب
 بولی کفن پہار قیامت آئی * کان کا تنی *
 سبقت بردن است ہر کردار ناہنجار کی
 مرزا رفیع سودا در بد نسقم و بی انتظامی شہر گوید
 * فیض بازار کا جو سننی بیان * اونی نردک کے
 کات دالی کان * نردک سمیت پنجاب در
 نواح پٹیالہ و کرنال جاہلیت کہ اکثر راہگیران
 و مسافران بتعدی قطاع الطریق در ان میدان
 بغارت می رسند و آہن لفظ ہم در عرف حال
 مثل تلاذری کہ در حرف نامی منقوطہ گذشت عموماً
 بہمین معنی مصطلح * کالا بال * کنایہ از موسی

راست و کالابال اپنا سمجھنا کیسے کمال حقیر
 بیل دانستن مرزا رفیع در ہجو کو تو ال گوید
 چور کب اوس کا زور مانی ہمیں * کالابال اپنا
 سکو جانی ہمیں * چون کو تو ال مذکور نہایت
 یہ قام بود و وقوع تشبیہ خالی از کیفیت نیست
 کانتی ہونی * تخم بدی کاشتن کہ حاقبت الامر
 امت بخشد ہدایت گوید * دل نگا مرگان
 ہ اوسکی رات دن رویا کیا * اپنی حق میں
 پ میں کانتی سدا بویا کیا * کان ہونی *
 ہ شدن و عبرت گرفتن میر گوید * دھوئی
 شد ہنی کہ چہ اوسی تھا لیکن * دیکھ کر ہنہ کو
 ہی گل کتین کان ہونی * کانتا سا نکل جانا *
 یہ از رفع خاش کہ عبارت از خار خار با شد .
 ہی میر گوید * مطلع * مرہتی جو گل بن تو سارا یہ خلیل جانا *
 ہی نہ جی ورنہ کانتا سا نکل جانا * کانتو نہر کیون گہ سبیتی ہو *

در مقام انکسار و هضم لطف گویند مولف راست

* مین کون اور تمہاری مرہ کا تجھے خیال *

* کانتون پہ کیوں گہ سیتستی ہو مجھ غریب کو *

* کان مین تیل دالنا * تجاہل در سماعت

ذکری نمودن محمد قاسم گوید * سوز پر و آنہ یون

سنی ہی چراغ * کان مین جیسی تیل دالای *

* کوشی اور آرائی بنانا * کنایہ از معطل داشتن

یا کمال بی رنگیست و مقولہ افسانہ گویان

ہندیست اکثر گویند کہ چون بادشاہ ملکہ را مضروب

نمود بدین خدمت مامور فرمود ہدایت گوید * دیکھا

خزان کی روز جو مین بدلون کارنگ * پرتی تین

جیسی باغمین کوی اور آریان * مخفی نماں کہ در

وقوع این تشبیہ مشبہ بہ را ضمیر تانیث لازم

افتادہ چنانچہ ضمیر بدبل ہم در ہندی تانیث استعمال

دارد و مراد قایل در اینجا از بیکاری و تحقیر اوست

* کولہیامین کور پورانا * کنایہ از اخفانمو در
امر است کہ فی نفسہ قابلیت اخفاندا شتہ باث
مرزا رفیع در ہجو فوقی گوید * گہرین شیخی کرنی
کچھ رکھتی ہی مول * کولہیامین کور پورانی سی کیا حصو

* حرف الکاف عجیبی *

* کاجچہری دلی * کنایہ از گردہ خاطر شرف الدین مضمون کہ
* ہنسی تیری پیاری پہلچہری ہی * ہی غنچہ کی دلیر
گاجچہری ہی * گور برگور کرنی * قائم ہر مقام دیگر
شدن بخلاف استحقاق و این نیز محض بمعاورہ زنا
است ناجی گوید * بنجانامین کوی مرناہی اوسپر
عبث کرنی گیامین گور پر گور * گوشت ناخن ہونا
عبارت از کمال اتحاد و یگانگی است و مجاز
در محل قرابت مستعمل عبدالحی تابان گو
* تیرے ابرو سے میرا دل نہ چھتی نگاہر گز
گوشت ناخن سے کہو کیونکہ جدا ہونا ہی * گل کترنی

مدعی مقابل استعمال کنند محمد تقی میر گوید
 * رونی سی میرے ابر کا ہنگامہ سر دہی *
 * آنکھیں اگر یہی چین تو دریا بھی گر دہی *
 * گلی کا ہار ہونا * گلوگیر شدن ہدایت گوید
 * ہر لخت دل گلی کا میرے ہار ہو گیا * گلی پرنا *
 نیز از ہمان عالم شاہ و حید تنہا تخلص گوید
 * دست جنوں سے کرنا ٹکرے اسے بجاتھا *
 * کیوں پیر ہن ہمارے ناحق گلی پر اٹھا * گل کما نا *
 آنچنانست کہ اکثری از نو جوانان عاشق تن در
 ظالم لاف عشق از قلوب و روپیہ و انگشتر
 و امثال آن در آتش گرم کردہ ہر بند دست داغ
 کنند و با عقدا و خود ازین حرکت چشم تاثیر از جانب
 معشوق دارند محمد تقی میر گوید * گل کہای جنکی
 واسطی سین جسم زار بر * دو پہول بھی نہ لای
 وہ میرے مزار پر * گرینان مین منہ دالنا *

اعتراف نمودن و منفعل بر قصد خود بودنت
 هدایت گوید * تو اوس غنچه دهنکی آگی ای گل
 خوار و خستایی * گریان مین مننه اپنا دال کیا
 مننه لیکي هستایی * گردن کا دورا * یکی از
 حرکات چهره بازی معشوق است دخاصه از فرقه
 طوایف که در عالم رقص باراده اظهار خوش
 ادائی اکثر این حرکت بعمل می آید و بکثرت عادت
 از بعضی بیساخته هم واقع شود بالجمله این لطف پیردن
 از بیانست من فهم فهم مولف گوید * کیا شمع ہی
 لیتی ہی گردن کا غضب دورا * کب دوسنی مین
 یار و یه دوسنی پن نکلی

* حرف الکاف هندی *

اما از نوع اول * گهر جانا * کنایه از خانه ویران
 شدن حقایق و معارف آگاه حضرت شهادت است
 فرماید * هم پر ایام مصیبت آج پر آنی لگا *

* یا رگهر جانی نگاہی و ای گهر جانی نگاہ * لطیفه ماضوئی
 و مکتوبی هر دو واقع * گهر بقیه جانا * نیز از همین عالمست
 جناب حضرت در قدس سره فرماید
 * حس سمت کو تونی آنکسہ او تھا کردیکہا *
 * مانند حباب گهر کی گهر بقیه گئی * و ظاہرا در اہل
 ولایت ہم این معنی مصطلح کہ مستعید ای
 اشرف گوید * از نشینندگان کسی چونماند * عاقبت
 خود بہشت خانہ ما * گهر می نمین تو لا گهر می میں ماشہ
 شخص متلون المزاج را گویند موافق گوید
 * مزاج زر گریچی کاہنی جو خوب دیکھا تو ہی تماشا *
 نہیں ہی ایکمال پر وہ قایم گهر می میں تو لا گهر می میں ماشہ *
 اما از نوع دویم * کہنگا * بمعنی خار خار شاہزادہ
 عالم پناہ مرزا جہاندار شاہ فرماید * گل کوہی
 ایک خار کا کہنگا * بلبلو نکو ہزار کا کہنگا * کہنا *
 بضم کنایہ از بیحجاب شدن آخوی داشت فقی

مرزا مغل سبقت سلمہ اللہ تعالیٰ فرماید
 * بات اد سپر خوب تھی ایتک کہلی سو کہل گئی *
 * بزم مبین اوسکی مبین ایسامی کوہی کر کہل گیا

* حرف اللام *

* لونی لگنی * نو او مجھوں و نون بیای معروف
 کہنا یہ از شورہ بستن دیوار است کہ در ایام
 برسات بردیوار گلی عارض گرد و شاہ عزیز اللہ
 عزیز گوید * کان نمک ہوا ہون تیرا حسن سبزدیکھہ *
 لونی بردکی جبسی لگی گل گیا ہون مبین * لال * اطفال
 صغیر را گویند ہدایت گوید * کچھ تو بھی بول غنچہ گل
 عند لب سے * کیون میری لال کیا تیری منہ مبین
 زبان نہیں * و تشبیہ طفل . غنچہ نہایت مربوط
 و موید این معنی کلام مرزا رقیع نیز در مثنوی گرما فرماید
 * پانیکو بابلین پیرین ہتکی * طفل غنچہ کو لگ
 گئی جتکی * و اینکه بعضی ناقباحت فہمان بدین

لفظ معشوق را مخاطب کنند خیلی نازیبا است و اگر
 گویند که در استعاره اسانده فارسی بمعنی امر و
 بسیار با خطابی لفظ پس واقع شده گوئیم هر ملک
 و رسمی * لو * بفتح بو او مخفف زبانه شمع
 و زبانه شعله را گویند و لو لکنی بتمامه در اصطلاح
 عبارت از تکرار ذکر است که تادیر بر زبان دارند
 خواه ذکر معشوق بر زبان عاشق و خواه یاد الهی
 بر زبان بیمار در حالت اخیر که عبارت از الله الله
 باشد میر حسن گوید * چون شمع سحر حسن
 بتو لکی غم مین * الله سی اب تو لگی هی اپنی *
 * لگ چلنا * بفتح اول و کاف معجمی کنایه از
 آمیزش و اختلاط محمد تقی میر گوید * گر چه آواره
 چون صبا همین هم * لیک لگ چلنی کو بلا همین هم *
 * لالی پر نی * لام اول بالف کشیده و ثانی بیای
 مجهول رسیده و بفتح باء معجمی و سکون رای

ہندی و فون بیای، مچھول کنایہ از حالات اضطراب است
 کہ در تمنای مقصود باشد و بکمال بیقراری قدر قلیل
 ہم از مدعا آرزو کنند و بر آن قناعت و رزند محمد تقی
 میرگوید * اس اسیری کی نہ کوی ای جبا پالی پری *
 یک نظر گل و یکہنی کے بھی ہمیں لالی پری *
 * لعل تاکر مارنا *، بضم تین و ہر دو تہای ہندی بالف
 کشیدہ شد و در زجر و تذبذب کرد دست میرگوید
 پنجہیر گہ میں تجسی جو نیم کشتہ چھوتا * حسرت نی
 اوسکو مارا آخر لعل تاکر * گگانا بھانا * بکاف
 فارسی و جیم ہندی کنایہ از آتش افشانیست
 کہ خاصہ منافقین اشرار النفس باشد مولف گوید
 * ہوا دولت سے آنکھوں میں کے اب بیزار
 مجھسی دل * کہ یہی اوسکو اب کچھ کچھ لگاتی اور بھاتی ہیں

* حرف المیم *

* منہ مو رنا * کنایہ از بیروتی و چشم پوشی است

میر محمد حسن شاگرد مرزا رفیع گوید * قائل اگر
 کہی کہ سبکپا ہی چہو ر یو * خنجر تو ایکدم کی لئی
 منہ نہ مو ر یو * ماپاشو ر با اول گنی دلیان * کنایہ
 از قلت طعامست در مقدار و عمومادہ جمیع محل
 صرف مستعمل ہدایت گوید * نہیں ہم پاس
 جز خون دل و سخت جگر پیارنی * مثل شہنشاہ
ماپاشو ر با ہی اول گنی دلیان * منہ کی لوی جانی *
 عبادت از رفتن شرم و حیاست محمد تقی میر گوید
 * آتی ہی شمع آگے منہ پر تری یہ کہکر *
 منہ کی گئی جو لوی تو کیا کریگا کوئی * منہ تہو تہانا *
 چین بر چین زدن میر حسن گوید * نعمکین نہو
حسن تو یہ ناز ہی تجھی پر * یوں ادکی تو آگے وہ منہ
 تہو تہا گے یتھی * میں کی کو ز کام ہونا * کنایہ
 از سخوت و عالیجاہی ناکسانست میر حیدر علی
 حیران گوید * جو نہیں او تہہ کر چلا وہ مجلس سے *

چھینکا کوئی اور میرا نام ہوا * ہنسکی بولا کہ
 وا چھتری یوں جی * میند کی کوہی اب ز کام ہوا *
 * منہ پر ہوا تم بہر جانی * کنایہ از تیر رنگ
 رواست اعظم ازینکہ در مقام خطر رود و یاد عالم
 نقاہت بسبب حرکت ہدایت گوید * خورشید
 رونی جکھری آنکہمین دکہایان * مہتاب کے
 بھی بہر گہن منہ پر ہوا ایمان * موتی پر دنی * ظاہر
 ترجمہ در فشانیدست و در روح و ذم ہر دو مستعمل
 مولف گوید * سن سن کی ذکر اشک و مرہ
 محسی یوں کہا * جب تب نہ آپ ایسی ہی
 موتی پروینگی * منہ پر گرم ہونا * نکتہ مقابل شدن
 با کسی کہ از خود بزرگتر باشد و اکثر شوخ پشیمان
 و قاحت پیشہ بایں صفت متصف اند میرسونہ
 گوید * کیون طفل اشک تجھ کو آنکہوں میں مین پالا *
 * اسپر بھی میرے منہ پر تو گرم ہو کی آیا *

* منہ او تر جانا * حالتی کہ از فرط نقاہت وہم از
 فکر بر بشرہ ظاہر شود جرات گوید * یہ کون تیرے
 چت پہ چرما یا ہی مجھی * جرات کچھ اندون میں
 تیرا منہ او تر گیا * منہ پر چرہنا * عبارت از
 مقابل شدن حضرت درو فرماید * چمن میں باغبان
 سے مسجد م کہتی تھے یہ بابل * گلو تکی منہ پہ نون
 جرتی ہی دید دیکھ شبنم کا * منہ بسو رنا *
 ہنسہ بای عجمی و سین مہملہ حالتی کہ طفل را
 پیش از گریہ رود ہدایت گوید * شعر *
 * دہن سے اوسکی میرادل جودور رہتا ہی *
 تو شکل غنچہ کل منہ بسور رہتا ہی *
 * مار پیچ کی راہ * کنایہ از کجی راہ محمد حسین کلیم گوید
 * رکھتا ہی زلف یار کا کوچہ ہزار پیچ * ای دل سمجھہ کسی
 جانیو ہی را مار پیچ * منہ دیکھی کی الفت * الفتیت
 کہ فیما بین دو کس عند المواجهہ لظہور آید و بندہ

الفت اعتماد شاید مرزا آر قیغ سو دا گوید
 * نہ ہول امی آر سی گریار سے تجکو محبت ہی *
 بہر و سنا کچھ نہیں اسکا بہ منہ دیکھی کی الفت ہی *
 * مور کہہ * بمعنی بیخبر و ناقد رشناس و این لفظ
 نیز مثل کوی اور انی از مصطلحات افسانہ گو یا نیست
 ناجی گوید * کیون سنڈ لیتا ہی زلف کو پیاری *
 دیکھہ تجکو کہننگی سب مور کہہ * منہ مانگی موت *
 بکاف پارسی مٹو لہ خریداران و این در محلی
 کویند کہ فروشنده آنچه قیمت کند بر همان اصرار دارد
 مولف گوید * کل یارنی محسی ہو جہی قیمت دلکی *
 سین نی قتل اپنی اوسکی قیمت سین کہی *
 کہنی لگی سو دانہ بنی گایہ طپش * منہ مانگی تجھی
 موت بہلاکسی دی * موج آجانی * ہفتجیم خیالی
 بخاطر گذشتن عن الشعر * در یادلی سی
 دم نہیں دیا خانان پیاد * کیا جانہی حباب کو کیا موج آگئی *

* منهنه لیکي ره جانا * سناکت شدن در حالت انفعال
 نظر با سخطا ط مرتبه خود هدایت گوید * دیکها جو
 اوسکی چشم و دهن کو تو شرم سی *
 منهنه اهنالیکي پسته و بادا م ره گئی * من مار ره سنا *
 بصبر برداختن و بجز تن و مال گذراندن هدایت گوید
 * نهین ره سناهی اوسکی اذلف بغیر * مین بهت
 اپنی من کو مار ره * موم دل هو نا * یعنی
 رفیق القلب بودن هدایت گوید * سوز دل سسین
 سیرا آخر کو اوسنی رودیا * شمع کافوری کا دل دیکها
 تو گو یا موم تم تها * موم کی ناک * شخصی متلون
 المزاج را گویند ناجی گوید * جو کوئی کچھ کھی پگهل
 جاوے * شمع روپی همارا موم کی ناک * مرنا *
 کنایه اذ دل دادن و آرزو مند بودن افصح الفصحا
 مرزا رفیع سودا گوید * کیکی مرگ پرای دل
 نکسیچی چشم تر هرگز * بهت سار وئی انکو جو



اس جینی بہ مرتی ہین * منہہ کانوالا *
 امر سہل الحصول میر حسن گوید * تعجیل نہر
 انی دل آنی تو لگا ہی وہ * مل جائیگا بوسہ ہی
 کیا منہہ کانوالا ہی * منہہ سی ہول چہر نی *
 کنایہ از دشنام مفوظ شدن و بسبیل طنز
 مستعمل انشاء اللہ خان انشا گوید * گالیان دی گراب
 بکرتی ہین * داہ کیا منہہ سی ہول چہر تی ہین *
 * ماتھا تھنکا * معلوم شدن انجام کار در آغاز کار
 وقوع عامی کہ متعلق باو باشد و از جملہ مصطلحات
 زمانست محمد تقی میر گوید * ہوؤن تہیں تم جس دن
 سچ نکلی تھی ایک پیچا * اوس دن ہی تمہیں دیکھی
 ماتھا مبرا تھنکا تھا * حاصل معنی بقصد قابل اینکه اگر
 ہمیں کچ وضعیت ہر در صفاک و قال خواہی شدن
 * منہہ چہبانا * کنایہ از چشم پوشیت مولف گوید
 * طاقت نی تو تھا ہی جی جو رایا ہمسی * دل صبر

و خردنی بهی او تنها یا همسی * یه تو تهی هی به رنگ
 رونی بهی طیش * یک بارگی آپ هی منبه چپایا همسی *
 * منبه لگنا * کنایه از قرب حاصل کردن میر گوید
 کینا حرف دلنشین هم میر مثل خط مدام * اغیار و وسیمه
 تیری منبه لگا گئی * منبه لیکلی بهر جانا * محروم بر کشتن
 و روی تطیف ندیدن یکی از شعر آگوید * شعر *
 * بعد مدت تیری کو به مین جو آجاتا هون *
 * اپنا ساسنه لسی بهر و و بهین جلا تا هون *
 * موج مارنی * کنایه از فارغی بالی شخص معطل
 محمد بقا گوید * سبیل سحر شک اپنا شب سر
 بادج ماری * طوفان نوح تنها گوشه مین موج ماری *
 * منبه پانا * توجه خاطر دریافتن حضرت در دفر ماید
 * منبه تمه را بهی اگر پائیدگا * تو به منبه اپنا بهی دکه لاینگا *

* حرف النون *

* نیند بهر سونا * کنایه از خواب راحت خوابه محمد

خان ظاهر گوید * پھر ز لہجہ نہ نیند بہر سوئی * جب سسی
 یو سہف کو خواب میں دیکھا * نصیب لرتنی *
 در مقامی گویند کہ دو کس را در امید یک امر مطلوب
 اتفاق باشد و ہر یکی بزعم خود انتظار کشد سعادت علی
 سعادت گوید * یار سسی جو رقیب لرتنہ ہیں *
 یہ ہماری نصیب لرتنی ہیں * نیچی سرون سسی بولنا *
 کنایہ از آواز خضبط و بسبیل مطایہ مصطلح
 میر محمد کاظم آوارہ گوید * کلا نوٹنی تیرے گانی سسی
 دق ہوں * بہت نیچی سرون سسی بولتی ہی *
 * ننگی شمشیر * بمعنی مصطلح گاہی کنایہ
 از شخص صاحب جلال باشد و اطلاق این بیشتر
 بر فقرا ی صاحب تاثیر آید و گاہی بر شخص بیباک
 و صاف گو و گاہی عبارت از بلای معلق ہر دو معنی
 معروف و مثال سیو می میر سجاد گوید * شعر *
 سپرداری اسکی کسی سسی نہو * یہ اہر و

تیرے ننکی شمشیر ہی * نظرون سہی گرا دینا *
 بی اعتبار کردن است مرگت گوید * چون اشک
 تو نظرون سہی کیونکر نہ گرا دیوے * آنکھوں نہیں
 تیری پیارے ہر وقت کہتے تگتا ہوں * نیل بگرتا *
 بد و معنی مصطلح گاہی کنایہ از بد و ضعی روزگار و این معنی
 مرزا علی نقی محشر گوید * یہ رنگ دہنگ آج سہی
 افلاک کی نہیں * ایسا ہی کچھ قدیم سہی
 بگرتا یہ نیل ہی * و معنی دویم موافق اعتقاد عوام
 مرزا محمد شہرت گوید : مانی کی ہوئی میری اور
 اوسکی شہرت * شاید کہ کچھ نیل آسمان کا بگرتا *
 * پنچوڑا * بالکسہ و جیم پارسی بو او مجہول و سکون
 رای ہندی بد و معنی مصطلح گاہی کنایہ از پایان کار
 و گاہی از مدار کار و این شعر میر جامع این ہر دو
 معنی است میر گوید * جیب اور آستین سے رونیکا
 کام گذرا * سارا پنچوڑا ہوا دامن پہ آ رہی *

* حرف الواو *

* وادی پراپنی آنا * بر عادت خود کار کردن
 میرگوید * وحشت مین هون بلاگردادی پراپنی
 آدن * مجنون کی محنتین سب مین خاک مین ملا دن *
 * وه آناکھین نرہنی * کنایہ از تغیر ساوک میر حسن گوید *
 * اسب کچھ ہماری حال پہ تکیو نظر نہیں *
 * یعنی تمہاری ہم سہی وه آناکھین نہیں رہیں *

* حرف الہاء *

* ہاتھ لگانی * کنایہ از تنبیہ کردن مصطفیٰ خان یکرنگ
 گوید * زبان شکوہ ہی مہدی کا ہر پات * کہ خوبونی
 لگائی نہیں مجھی ہاتھ * قافیہ پات با ہاتھ کردن ہر چند
 از روی اصول قوامی خالی از عیب اکفا نیست
 لکن ریختہ گویان جایز داشته اند * ہتون ہاتھ لیجانا *
 عبارت از جلد دستی است در بردن چیزی
 سید عبدالوہاب گوید * میرادل گلہ واپنی ساتھ لیکسی *

حنا کی طرح ہاتھوں ہاتھ لیگتی * ہاتھ پرنا * گویا بٹما تو
 آمد دست * سید عبدالولی عزت گوید * ہاتھ پر ہاتھ
 میری دہر کی جلی آئی ساتھ * دیکھو طالع می مدد آج
 میری ہاتھ پری * ہاتھ اتمانایک چیز سی *
 دست بردار شدن از امر دست مصطفیٰ خان گوید
 * ہاتھ اوتھا جو را در جفا سی تو * یہی گویا سلام
 ہی تیرا * ہوا لگتی * کنایہ از تغیر مزاج ہدایت گوید
 * ہر تھی ہی تیری ساتھ نسیم و صبا لگی * بنگو ہی
 باغ دہر کی گلر دہوا لگی * ہوا پھرنی * بکسر بای
 ہندی دنون بیای معرفت کنایہ از تغیر اوقات
 اعم از ینکہ پریشانی بہ جمعیت مبدل شود یا بعکس
 آن مثال معنی اول مولف گوید * آئی کی ادوسکی
 لیکي خبر اب صبا پرے * خوش ہو دلا کہ آج ہماری
 ہوا پھری * و مثال دویم جعفر علی حسرت گوید
 * شب مہربانی تھی وہ کچھ اب صبح سنی یہہ جو رہی *

* کل کی ہوا کچھ اور تھی اور آج صبح کچھ اور ہی *
 * ہاتھ پتھر تلی دہنا * کنایہ از متعلق بودن غرضیت
 کہ موجب انواع تبعیت باشد مولف گوید
 * دلو تجسی سنگدل لی لون تو دکھاؤن مزا *
 * ذب را ہی ہاتھ ابھی سیرا مہ پتھرگی تلی *
 * ہوا ہونا * کنایہ از فنا شدن حضرت در دفرماید
 * تہ جاتک بات کی بات ای صہا * کوئی دکو ہم بھی
 ہو تے ہیں ہوا * لا کرنا * سماجت نمودن
 میر سوز گوید * سنتین میری قبول اوسنی نکین *
 عجب سہی ہر چند میں ہا کیا *
 * ہاتھ پر دہری رہنا ایک چیز کا * گنایہ از
 سردست ماندن چیزی مولف گوید * چاہو جو
 چہنو دست حنا بستہ سے بہ دل * ایسا سو دل
 کیکا دہرا ہاتھ پر نہیں * ہاتھ پانون پھول جانی *
 عہد از سر اسیمگی و میجو اسی است میر حسن

در گلزار ارم گوید * ہر ایک گل سے وہ صورت
دیکھی مقبول * کہ میری ہاتھ پانوں سب گئی پہول *

* حرف الیای تختانی *

* یاری کت کرنی * بضم کاف تازی و سکون
تای ہندی کنایہ ایست از ترک آشنائی
کردن و این روز مرہ اطفال مکتبست میر سوز گوید
* رباعی * لی چپکی سی جب کہ مین نی اوسکی چتکی *
بو لا کہ پری جان پہ تیری پتکی * پردانت تلی
کہشک کے ناخن بہہ کہا * چل آج سی ہمنی تجسی
یاری کت کی * یا قسمت * در مقام رضا و تسلیم
گویند مولف راست * ہوا جز درد و غم ہرگز نہ وصل
در با قسمت * یہی تھا قسمت ناسازمین مقسوم یا قسمت *
* لہ الحمد فی الاولی والاخرہ *

کہ وجہ ہمت این اقل الحقیقہ علی قدر معنویت صرف
گر دید و بحسب قوہ بتعالی رسید و انصاف ذاند

که در ترتیب این نسخه گرامی انقباس صرف
شد تا پیرایه اتمام یافت و چه شرایع اوقات
بسر رفت تا پرتو انتظام یافت صحت اینمقال
بر محاوره دانان مبین و صدق آید دعوی بر صاحب
زبانان متیقن چه از بد و راج ریخته الی یومنا هذا
هیچ نسخه درین زبان به تحریر نرسیده در سائل
بدین هیچ مرتب نگردیده * * * مشنوی *

حبذا نسخه فصیح بیان * جامع اصطلاح هند و ستار
اسمیدین جوهرین فصیح و غیر فصیح * سن و عن هی هرا یکی نشر
بلکه تفریق جایز و ممنوع * واسطی جکی هم و اموضو
هر یک اپنی متناظر ہی رقم * تا مبین هوا متیاز از هر
صفحه صفحه بیان هوئی تحقیق * اهل تحقیق سمجھی یہ تدقیق
اصطلاحات دہلوی یکسر * ثبت کین اسمیدین کہ باکی خوا
بکہ تمام جان و دل کئی تالیف * تب یہ تالیف هوئی بہ ا
جو سمیز هوا سکا قدر شناس * اس جگر کادی کو کروی دہ قیاس

مرچه کوئی را نهین سعیا را * معر دهر ایک هنر گاهی بازا را
 ماصد شکر ایکو ہی ممدوح * وصف جسکی نهو سکین مشروح
 هوا اسکا باعث تالیف * جسکا ماحی ہی پیر ضعیف و نحیف
 سکی ارشاد سی هوا یہ خیال * نام جسکا ر ہیگا تا صد سال
 معنی نقاد علم امیر الملک * جامع جو دو حلم امیر الملک
 سخن سنج اور قد رشنا^{سی} * قدر ہر فن کی ہی اوسیکی پاس
 شاک اسکا قدردان ہوگا * اجر کب اسکا را نیگان ہوگا
 اکنون بیان دیگر چند فقرہ کہ از متعلقات این کتاب
 است و اجب آمد باید دانست کہ مصطلحات
 نصرت دہلی باعتبار اقام بر تراشما راست
 و ضبط ہمگین متعذر و دشوار مگر ہر چہ راستیات
 از کلام موزون ہر سیدہ درین مختصر ثبت گردانیدہ
 و آن نیز متنوع برد و نوع بعضی بیک معنی و برخی
 چند معنی ناقدان بصیر بحسب قرینہ تمیز از ہم کنند
 و آگہان خبیر نظر بر مقامی تفرقہ بخشند بالجملہ مختصر است

مفید جهت استفاده طالبان این مقصد و مشخصیت
 مفیض بنا بر انتفاع پژوهندگان این مطالب و عباراتش
 از آن اطلاق لفظ ندارد تا نسخه عام الفیض و عموم الفهم
 باشد و هر عامی و مبتدی فواید معنوی بردارد و حال آنکه
 استعداده از دیده و در آن بینجالی است که
 من اوله الی آخره به چشم انصاف و دردمندی
 درنگرند و بنجیال من صنف قد استهدف التماس از حد
 یشگان با اعتساف آنکه هر جا بمقتضای بشمریت
 سهو و خطائی یا بنزد از طعن و تعریض در گذرند چه
 انسان هر ایند جایز الخطا است و شیوه عیب
 جوی خیلی نازیبا * غلام همت آن عارفان با کرمم *
 * که یک صواب به بینند و صد خطا بنجشند * و الحمد لله
 علی الاتمام و الصلوة والسلام علی نبیه و آلہ الکرام
 * و اصحابه العظام *



* لله الحمد والمنة که این سسے نادرا الیہیان :

* سسے بشمس الیہیان فی المصطلحات *

* ہندوستان من تالیفات ابلغ البغای زمان *

* مستخلص بطبش مرزا جان تاریخ بست و پنجم *

* شہر ذی حبیہ سنہ یکہزار و صد و شصت *

* وشش من ہجرۃ النبویہ علی صاحبہا *

* الف الف تحیۃ و در بلدہ فرخندہ *

* بنیاد مرشد آباد واقع محکمہ قطب پور *

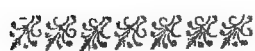
* از مطبع مطبع آفتاب *

* عالم تاب طالع *

* و ضیا بخش *

* طبایع خاص و عام *

* گر دید *



"اصحیح افراط شمس الیاب"

صفحہ	نظر	غلط	صحیح
۳	۱۰	فی المصطلحات	فی مصطلحات
		ہندوستان	الہندوستان
۵	۶	دراتی	دھراتی
۷	۱۳	آب	اب
۱۲	۱۱	غم مین	غمین
۱۸	۱	اقامی	قامی
۱۹	۷	پچھارتین	پچھارتین
۱۹	۱۵	سنا	سنا
۲۱	۸	دکھلاے	دکھلاوے
۲۱	۱۴	گکاؤنگا	گکاؤنگا
۲۱	۱۵	پکاؤنگا	گکاؤنگا
۲۳	۵	حسن کو	حسن کا
۲۴	۷	ہیگنی	ہیگنی

صفحہ	سطر	فاظ	صحیح
۲۶	۱۳	لنجر	لنجر
۲۸	۳	نملین	نملی
۲۸	۹	تفریط	افراط
۲۹	۴	تلاوری	تلاوری
۲۹	۱۰	چادری	چادری
۲۹	۱۰	تلاوری	تلاوری
۳۱	۸	صفت	صفت
۳۳	۳	یک	ایک
۳۹	۱۵	لرکی	لرگی
۴۰	۴	بدھین	بندھین
۴۳	۲	لوکا	لوگوکا
۴۵	۶	تبخالی محبت گی	تبخالے گی محبت
۴۸	۸	ست لے پہ و بال	ست دانست کال
۴۸	۱۰	وقییت	وقی است

صفحہ	سطر	فاظ	صحیح
۴۹	۱۲	آرسی ہی	آرسی
۵۱	۷	تجنیس	بہ تجنیس
۵۱	۱۱	دل لوروا	دل گوردا
۵۲	۶	ترا	تیرا
۵۳	۵	دہرک	دھک
۵۶	۸	نشیند	نشیند
۵۸	۶	چمکی	چمکنی
۶۰	۱۵	گونی	گوئی
۶۷	۱	گونی	گوئی
۶۷	۶	براعت	براعات
۷۲	۷	پہاچہری	پہاچہری
۷۲	۹	محض	مختص
۷۷	۲	خوب تہی	جو نہ تھی
۷۹	۱۳	کہ یہی	کہ میں ہی

صحیح	غلط	صفحہ	صفحہ
پر ہا ہی	پر ہا ہی	۸۲	۸۲
بار موحہ	بار عجمی	۸۲	۸۲
یار کو تجمے	یار سے تجکو	۸۳	۸۳
سند لٹا	سند لینا	۸۳	۸۳
عن بعض ث	عن اثمر ا	۸۳	۸۳
کرا ب	گرا ب	۸۵	۸۵
چھرتے	چھرتی	۸۵	۸۵
دیکھے	دیکھی	۸۵	۸۵
اب	آپ	۸۶	۸۶
دگا کپے	دگا گئی	۸۶	۸۶
کچھ	کہ کچھ	۸۸	۸۸
گنا یہ	گنا یہ	۹۱	۹۱
گرہ	لریہ	۹۲	۹۲



Library

ط ۱۳ ش

سنه ۱۳۹۱ م



**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

7 1/2

۲۷ ۹۷

